



شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره دوازدهم

نیمه دوم شهریور ۱۳۲۲

بهای سالانه در همه جا ۱۴۰ ریال

(به که چیز از ۱۰۰ ریال)



دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

از همگی پیشگی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله زار کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۴۶

چاپخانه ایمان

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

- از این راه چه هوده‌ای توانید برداشت ۰۰۲ صفحه ۴۷۳
- باز در پیرامون کوهرو تبار آدمی > ۴۷۴
- از پشتیبانان پیمان (سلطانی - محمدامام - آزادی - ضیاءامام) > ۴۷۶
- > (باستانی - هورفر - شریف نجفی - جزایری) > ۴۷۷
- بی آبروگری در رادیو تهران > ۴۷۸
- در پیرامون «ورجاوند بنیاد» > ۴۷۸
- باز چند سخنی از بهائیان > ۴۸۱
- دژ خوبی و دژ آگاهی > ۴۸۳
- دیگر گرداندن الفباء بکجا انجامید ۰۰۴ > ۴۸۷
- از رش سیم‌وزر چیست ۰۰۲ > ۴۸۹
- اردبیل یا کانون بیهوده کاری > ۴۹۲
- پرسش - پاسخ > ۴۹۴
- گفت و شنید > ۴۹۵
- نمونه حدیثها > ۴۹۷
- آمیغها راه پیشرفت خود را باز می‌کنند > ۵۰۵
- زبان بیهوده‌گویان را باید برید > ۵۰۶
- بیهوده دست و پا می‌زنید > ۵۰۷
- گزارش جهان > ۵۱۰

خجسته باد تلگرافی

از شیراز - پرچم از انتشار ورجاوند بنیاد که بنیاد پاک دینی است به همراهان نیک خجسته باد می‌گویم. جهرم شهریار کاویان.

ایست تلگراف چون پس از چاپ شماره رسیده بود در اینجا آوردیم. با آقای کاویان سیاس می‌گزاریم و بیازی خدای آفریدگار انید مندیم که بزودی میوه این کوششهای پاکدلانه در هر گوشه‌ای از کشور نمایان خواهد گردید



شماره ویژه پرچم
سال یکم شماره دوازدهم
نیمه دوم شهریور ۱۳۲۲
در هر ماهی دو شماره بیرون آید
آفرید گارا بنام تو و در زینهار تو

از این راه چه هوده‌ای توانید برداشت؟

یکی نامه‌ای فرستاده می‌نویسد: کسانی نوشته‌های شمارا برداشته گفتار می‌پردازند یا کتاب می‌سازند. برخی ملایان همین رفتار را بالای منبر می‌کنند، آیا نمی‌خواهید جلو گیرید...؟

می‌گویم: از جوانانی که جز در پی خودنمایی نمی‌باشند و از خوشیهای زندگانی تنها آنرا شناخته‌اند، و از ملایانی که درهمه زیست خود جز دکانداری و مردم‌فریبی کاری یادنگرفته‌اند، چه شکفت که بچنین نادانی برخیزند. ولی آنانرا از این کار چسودی، و مارا چه زیانی تواند بود...؟

آیا این نه مانده آنست که کسی در برابر کاریز زاینده‌ای جویی کند و آب بادست از آن کاریز بردارد و در جوی ریزد و چنین وانماید که آن نیز کاریزی زاینده‌ایست...؟ آیا اینکار را تاکی

تواند کرد...؟ از این راه چه هوده تواند برداشت...؟ از چنین

نادانی رسوا چه نیاز بجلوگیری میباشد...؟

کسانیکه از شنیدن چنین گفته‌ای میرنجند بهتر است در کتابها حالهایی را که کودک در شکم مادر پیدا می‌کند و بشکلهایی که می‌افتد بخوانند و آگاه باشند و این گونه خود خواهیهای بیخردانه را از خود دور گردانند .

(۲) سخنی را که داروین و شاگردانش درباره جدا شدن جانوران از یکدیگر گفته‌اند از روی بکرشته دلیلهاست . چیزیکه هست درباره آدمی بیکبار روشن و بیکمان نشده است . با اینحال ما چون باید از دانشهای پیروی کنیم و در زمینه هایی که بآدمین و خواستههای آن برخورد پیدا نمیکند گفته های دانشمندانرا بپذیریم ، این را میپذیریم و چنانکه در شماره گذشته گفتیم این پذیرفتن بمعنی «براست داشتن» (تصدیق) نیست . بلکه بمعنی « پیروی نمودن » است .

برای ما یکسانست چنانکه دانشمندان می‌گویند آدمی از بوزینه برخاسته باشد یا چنانکه ملایان و پیروان کیشها می‌گویند کالبدی از گل ساخته روانی در او دمیده شده باشد . ولی چون آن گفته دانشمندان است و داروین و پیروانش از راه جستجوهای بچنان نتیجه‌ای (نتیجه ای که بیکبار بیکمان نشده) رسیده اند ، ما از روی ارجحیکه بدانها می‌گزاریم (و باید بگزاریم) آنرا پذیرفته ، این یکی را که پایه‌ای جز پندار عامیانه نداشته و تئیدارد بکنار می‌گزاریم .

کسانیکه از ما رنجیده‌اند بی‌براه ما نبرده می‌پندارند که ماسخانی را که می‌نویسیم از روی دلخواه و هوسست ، و این توانیم که دلخواه آنان را نیز بدیده گیریم و یکچیز را که آنان نخواهند ننویسیم ، و آن نمیدانند که ما در این راه جز در بند آمیغها (حقایق) نتوانیم بود و هر سخنی که می‌نویسیم از روی یکپایه است که هیچگاه دیگر نتواند بود .

(۳) آنانکه نوشته‌های ما را خوانده‌اند میدانند که ما به آدمی ارج بسیار می‌گزاریم . زیرا او را برگزیده آفریدگان میدانیم و یک جدایی گوه‌ری که در میان او با جانوران است روشن می‌گردانیم و یک بسای ورجاوندی را که آدمیان در اینجهان دارند (آبادی زمین و نبرد بآدمیها باشد) باز می‌نماییم . ما می‌گوییم : خدا این زمین را آفریده و آدمیان را در آن جانشین خود گردانیده و بخش بزرگی از کارهای خود را بآنان سپارده است .

این ارجحیت که بآدمی می‌گزاریم ، و در این باره نبرد سختی بآدمیگری و دانشمندان مادی می‌کنیم . زیرا مادیگری آدمی را بادیگر جانوران بیک زنجیر می‌گشود و این جایگاهی را که ما برای او می‌شناسیم نمی‌پذیرد . از شکفتنیهاست که بدآموزیهای مادیگری در ایران رواج یافته و آسیبی را



باز در پیرامون گوهر و تبار آدمی

در شماره گذشته پرسشی را که آقای منصوری از شاپور در زمینه برخاستن آدمی از بوزینه و برنخاستن آن ، و اینکه گفته‌های مادران باره ، باهم ناسازگاری نماید فرستاده بودند بچاپ رسانیده پاسخ نیز نوشتیم . مانند همان پرسش را آقای کاویانی از چهارم کرده که پیداست پاسخ دیگری نیازی نیست . ولی ما میخواهیم در همین زمینه بحثهای دیگری پرداخته نکته‌های دیگری را روشن گردانیم .

آقای منصوری نوشته خود را چنین آغاز کرده :

« برخی از دوستان دیرین شما گله میکنند .. یکی از خوانند-

گان می‌پرسد : « گله » در اینجا چه معنی میدهد ؟ اگر کسانی ناسازگاری در گفته‌های شما دیده بودند بایستی بپرسند و شما پاسخ دهید . (چنانکه برسیده اند و پاسخ داده‌اند) . دیگر گله برای چه بوده است ؟

می‌گویم : « گله » در اینجا بر همان معنی خود میباشد . این خود داستانیست

که انبوه مردم از شنیدن اینکه داروین گفته آدمی از بوزینه برخاسته ، میرنجند و آنرا کمی خود و تبار خود می‌پندارند . آن گله برخی آشنایان که آقای منصوری نوشته از این راهست .

اگر راستی را خواهیم این زمینه چندانکه می‌باید روشن نگردیده و اینست ما میخواهیم نکته‌هایی را در آن زمینه باز نماییم :

(۱) از بوزینه برخاستن آدمی بآبرنخاستن آن ، جستاری در میان دانشمندان است بهر حال اگر آدمی از بوزینه جدا شده داستانیست که ده هزار سال و ده هزار سال پیش بوده . گفتگو از هزار سال و ده هزار سال پیش نیست . از آنسوی بوزینه که گفته می‌شود این بوزینه ها که آتین کوچه گرد می‌آوردند و در کوچه‌ها می‌رقصانند نمی‌باشد . هر چه هست یکچیزی که بکسی برخورد و مایه کمی آدمی باشد نیست و جای رنجشی دیده نمی‌شود .

که بایستی رساند رسانیده است: «زندگانی نبرد است»، «باید زیرک بود و بول درآورد»، «آدمی هیچگاه نیک نشود»، «نیک و بد بسته بسود و زیان آدمیت»، «هر کسی از روی ساختمان مغزی خود اندیشه دیگری دارد»، «ناتوان خوراک تواناست» - اینها و مانند اینها که از فلسفه مادی برخاسته و میوه های زهرآلود آن فلسفه است از سالهاست در ایران رواج گرفته و در مغزهای انبوهی از مردم جای گزیده است. بسیاری از پیشوایان دینی بی آنکه بدانند اینسخنان از کجاست در روزنامه ها خوانده و در دل های خود جاداده و در نهان از دین روگردانیده اند. چنانکه در جای دیگر نوشته ایم یک ملایی که اکنون در رادیو درس دین بایرانیان میدهد شبی در خانه آقای حیدری بابودن کسانی رشته لق چانگی را رها کرده بامن سخنانی می گفت، در این زمینه: این رنجها که شما می کشید، بیهوده است. هر ندایی که در جهان بلند شود تنها یکدسته که با ساختمان مغزی و با ذوق فطری آنها سازگار است پذیرفته دیگران نپذیرند، و آنها نیز پس از زمانی روگردانیده بکنار روند. چنانکه پیغمبر اسلام چون آن نداری بلند گردانید یکدسته باو گراییدند ولی دیگران بدشمنی برخاستند و از آن یکدسته نیز بازماندگان نشان باردیگر بگمراهی ها افتادند...، نیم ساعت سخن می گفت و این بدآموزی را که از روزنامه ها یاد گرفته بود با آب و تاب برای ما باز می نمود، و چون من سخنان را بریده گفتم: این از بدآموزیهای فلسفه مادیت که شما نا دانسته یاد گرفته اید، و آنگاه شما پیغمبر اسلام را تخطئه میکنید، بدست و پا افتاد و يك عذر بدتر از گناهی آورده چنین گفت: «من اینرا از قرآن برداشته ام: انك لا تهدي من احببت...»، که مادیرگوش بسخنانش نداداده جلوش را گرفتیم.

با اینهمه رواجی که بدآموزیهای مادیرگی یافته و بیگمان بسیاری بلکه بیشتری از پیشروان دین گرفتار آنها می باشند چه رسد بدیگران، کمتر کسی در ایران می داند فلسفه مادی چیست و چه نتیجه هایی از آن برخاسته است.

فلسفه مادی بزرگترین گمراهیست که جهان بخود دیده. این فلسفه از یکسو ریشه بسیار استواری میدارد و همه دانشهارا به پشتیبانی خود برانگیخته است، و از یکسو از هر رشته ای که پیش آیم ببدآموزیهای آن رو برو می باشیم.

این فلسفه جهانرا همین دستکاه سترسای مادی شناخته، بهستی آفریدگار و جاویدانی روان کردن نمیگزارد، آدمی را با جانوران یکی دانسته درخور نیکی نمی شناسد، خرد را که یگانه داور راست و کج و نیک و بد است نمی پذیرد،

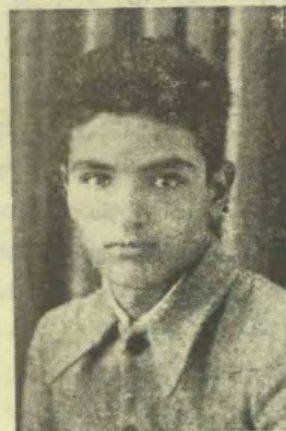
زندگی را جز نبرد نمیداند، نا توانا خوراک توانا می شناسد. از هر باره بادین و آموزا کهای آت دشمنی نشان میدهد. در ایران اینهارا نمیدانند. نمیدانند که این ازدها گمراهی بنیاد دینهارا بیکبار برانداخته و جای برای آنها باز نگذاشته بود.

ما از رویکه بکوشش برخاستیم بیش از همه، با این پتیاره گمراهی نبرد آغاز کردیم و بیکایک بدآموزیهای او پاسخ داده از جمله این روشن گردانیدیم که آدمی را با جانوران یکسان نتوان گرفت. در آدمی گوهری بنام روان هست که بیکبار جداست و برگزیدگی را که آدمی داراست باز نمودیم. در باره نبرد زندگانی بسخنان روشنی برداختیم و این نشان دادیم که آدمی را نیازی بآن نیست. کوتاه سخن: ما بآدمی ارج بسیار می گزاریم و آن گفتگویی را که بایستی با پیروان مادیرگی در این باره بکنیم کرده ایم. آنچه می بایست که مانپذیریم این بخشها بوده است. چنانکه گفتیم برخاستن آدمی از بوزینه یا بر نخاستن زبانی بکارما نمیرساند.

مامی گوئیم: آدمی چه از بوزینه جدا شده و چه خود جدا گانه پیدایش یافته آفریده برگزیده ایست. چنانکه در دفترچه «خدا با ما است» باز نموده ایم اگر این راستست که آدمی از بوزینه جدا گردیده «جهش» رخ داده. آفرش این آفریده یکم، از جاهاییست که دست آفریدگار در کارهای این جهان نمایان شده است. همه این چیزها را بادلیل های استوار (دلیل های همسنگ دانشها) نشان داده ایم. ولی چه باید گفت: بکسانی که اینسخنانرا با این ارجداری میخوانند و از همه آنها چشم پوشیده، از اینکه یک گفته ای را از ما بدلوخواه خود نیافته اند و رنجیدگی می نمایند. خدا با این مردم بداد ما برسد.

همین رفتار نشان میدهد که آنان از هیچ جا آگاه نیستند و نمیدانند که این نخست بار است که در برابر مادیرگی پاسخهایی داده شده. نمیدانند که در اروپا بابودن هزاران کشیشان که بسیاری از آنان دردانش پایه های دگری و پرفسوری میدارند، در برابر مادیرگی جز سپر انداختن و بغاموشی گراییدن چاره ای ندیده اند. نمیدانند که اینجنگهایی که امروز در جهانست و این گرفتاریها که پیش آمده یکی از شوندهای آت بدآموزیهای مادیان می باشد. چون اینها را نمیدانند جای شکفتی نیست که ارج گفته های ما را در نمی یابند.

افرشتیدانان پیمان



(۲) عباس سلطانی (۲) محمد امام (۳) احسان الله آزادی (۴)
ضیاء امام . این چهار تن از یاران خوزستانند

افرشتیدانان پیمان



(۱) هورفر
(۲) علی باستانی



(۳) شریف نجفی
(۴) محمد علی جزایری

هرچهارتن از یاران خوزستانند

بی آبروگری در رادیو تهران

از چندی پیش یکنفر آخوندی بنام سید ... در جلو رادیو سخنرانی مذهبی می کند. کسانی که سخنان او را شنیده اند میدانند که چه مهملائی میگوید. مرد تیره درون رادیو را مجلس روضه خوانی نه تزیین قرض می کند که آسمان و زمین و خشک و تر را بهم بافته و هر چه بدهانش می آید بیرون میریزد و این نمیداند سخنانی که در رادیو گفته میشود در همه جای جهان پخش شده و جهانیان يك و بد آنرا سنجیده از آن سخنان بروحیه آن ملت پی میبرند. آدمی من این مرد را مقصر نمیدانم زیرا کالای واندوخته پنجاه ساله او و همکارانش سخنان پوچ و بی هوته است که میگوید و از حقایق زندگی جز اینها را نمیداند. کسانی را مقصر میدانم که این سخنان بیهوده را در راد پخش کرده و قتل خاموشی بر لب زده و بجلو گیری نمی پردازند. البته اینجا آبرو و حیثیت بیست ملیون ایرانی در میان است. مردان غیرتمند و میهن پرست باید بکوشند و میدان را از این ناکسان خالی کرده نگذارند که هر مرد شیاد و تیره دل در سخنرانیهای رادیو دخالت کرده و آبروی ایران و ایرانی را بر باد دهند و بمصداق رادیو یادآوری کرده که این قبیل اشخاص را اجازه ندهند که ایرانی را در انتظار جهانیان این قدر خوار و زبون نشان بدهند.

محمد تقی فروتن

در پیرامون «ورجاوند بنیان»

کتاب ورجاوند بنیاد چنانکه در پشت جلد آن نوشته شده «کتابیست سراپا پاک و سراپا آمیغها». من چند بار آنرا خواندم يك کلمه و جمله را که خرد ناپذیر نباشد در آن نیافتم. از خوانندگان پرچم و دیگران خواستارم که این کتاب را با دیگر کتابها که علما و دانشمندان در بار دین و راه زندگانی نوشته اند مقایسه کرده نظریه خودشانرا بعنوان داوری یا براد دانشمندان در باره نوشته های آن بدارند پرچم بفرستند تا در پیرامون آن هر چه بیشتر بحث شده و مطالب آن کتاب روشنتر شود.

تبریز ۲۰ شهریور ۱۳۲۲ محمد تقی فروتن

باز چند سخنی از بهائیان

می شنویم از شوقی افندی ربانی برای بهائیان ایران دستور رسیده که از شهریکه هستند و می باشند سفر کنند و هر یکی دودویی یا قصبه ای نشسته مردم را به بهائیگری خوانند. نیز می شنویم کسانی از بهائیان تهران بدماونند و دیگر جاهارفته بکار پرداخته اند.

مادرش گفتیم که به آن ایرادهای روشنی که ما گرفتیم و پاسخ تلخیدیم پاسخ ندادند (و نتوانستند داد) ، و از آنسوی به اینچنین کاری برخاسته اند. ایرادهای ما را در اینجا بی پاسخ گزارده دردیه ها بسراغ فلان کشاورز بسواد و بهمان دروگر عامی رفته اند. راستی را درش گفتیم.

ما میخواهیم از ایشان بیرسیم: شما در پی چه هستید؟ آیا یکدیگر راست و درستی میدارید و میخواهید مردمان را برستگاری رسانید و این کوششها را در آن راه میکنید و یا در پی آنید که مردم را فریب داده بگرد سرخود آورید و سود جویی نمایید؟ اگر آن یکیست پس چرا بایرادهای ما پاسخ ندادید؟ کسانی که یکدیگر راست و درستی می دارند پس چرا در برابر ابراد زبان بسته خود را بخاموشی می زنند؟ اگر این یکیست و تنها خواستنان دسته بندی و سود جوییست (که راستی نیز همینست) وای شما که مردان بسیار بدی میباشید، وای شما که دشمن جهان آدمیگری هستید!

من از شما می پرسم: آن روستایی که میخواهید بکیش شما بیاید و بهایی گردد، آیا از این کیش عوض کردن چسودی او را خواهد بود؟... باینجهانش چه نتیجه داده بآنجهانش چه نتیجه خواهد داد؟... گرفتم که کسی نام شیعی را از خود برکنار گردانیده نام بهایی برگزید، و بهاءالله را خدا و شوقی افندی را ولی امر دانست، از الواح یا از کتاب مقدس چیزهایی از بر کرد. پس از همه اینها آن نتیجه ای که بدست خواهد آمد چیست؟... کدام حقیقتی را که نمیدانست خواهد دانست؟... از کدام گمراهی که گرفتار می بود رها خواهد شد؟... بهائیگری یا شیعیگری چه جدایی میدارد؟... کدام گمراهی و نادانیت که در آن بوده و در این نیست؟...

از شگفتیهاست که کسانی از بهائیان پیام داده می گویند: «ما حاضریم بیاییم با شما مباحثه کنیم و بایرادهاتان پاسخ دهیم». میگویم: «چرا نمی نویسید؟» می گویند: «ما ممنوعیم که باشما گفتگو کنیم» می گویم: «در جاییکه ممنوعید

پس آن پیام چه معنی دارد؟! مگر مباحثه جز از گفتگوست؟! »

راستی آنست که آنان پاسخ بایرادهای ما نمی توانند و اینست از نوشتن می گریزند. ولی میخواهند بیایند و بنشینند، و سخن پردازند، و از آن شاخ بآن شاخ برند، درهم گویی کنند، و اگر ما گفته هاشان را با پاسخ می دادیم در ممانعه نوشتیم بکردن نگیرند و بگویند: ماچنان سخنی نگفته بودیم. این را هر کسی میداند که در گفتگوی زبانی میدان و آروغ گویی و پداکنده سرایی باز می باشد. ولی در نوشتن چنین نیست.

بکدلیل دیگر باین سخن آنکه با همه دستوری که داده شده که بهائیات با ما بگفتگو. نپردازند باز برخی از آنان نامه هایی از دست شهری (بنام و نشانی) می فرستند، و بکمان خود پاسخ بایرادهای ما می دهند. از جمله تازگی یکی نامه ای فرستاده، که به یکایک ایرادهای ما پاسخ داده ولی در پایان نامی از خود نبرده است و برای آنکه خوانندگان بدانند که پاسخها از چه جنس است یکی از آنها را در اینجا یاد می کنم. می نویسد:

« جواب ایراد اول - بقرآن نیز ایراد گرفتند »

ماچون نوشته ایم: سید باب بجمله های مهملی پرداخته که هیچ معنایی در برنمیدارد همچون « بسم الله الفرد الفرد المتفرد ذی الافراد » اینها برای چه بوده؟! در برابر آن ایراد است که باین پاسخ برخاسته است.

میگوید: « بقرآن نیز ایراد گرفتند ». می گویم: بهر کسی و بهر چیزی که ایراد گرفته شده باید پاسخ داده شود. ما نمیدانیم بقرآن که ایراد گرفته است. آنچه ما میدانیم آیه های قرآن از بس شیوا و دلکش و استوار می بودند شنوندگان تراشیده خود می گردانید. اکنون نیز ما عربی میدانیم و در جمله های قرآن جای ایرادی نمی بینیم.

بالا بنحال ایراد گرفتن آزاد است. اگر راست باشد که کسی بقرآن ایراد گرفته است پیداست که باید بان پاسخ داده شود. باید قرآنیان ببینند ایرادش چیست و اگر پاسخی دارند بگویند. همچنین بهائیان باید بایراد ما پاسخ دهند. اینک بقرآن ایراد گرفته اند (چه آن ایراد بجا می بوده و چه بجا) دلیل این نخواهد بود که ما بملفوظهای آشکار سید باب و بیگفته های تهی از معنای او ایراد نگیریم.

اینست نمونه ای از پاسخهایی که کسانی از بهائیان قاچاقی بایرادهای ما میدهند. از این پاسخ من بیاد آن داستان می افتم که روزی درد یوان جنایی یکی از متهمان

که بنام دزدی گرفتار شده و دلیلهای استمرار بدزد بودنش در دست می بود در میان سخنانش چنین می گفت: « حضرت یوسف را نیز گفتند دزدی کرده است » از این سخن او همگی بخنده افتادیم. بدیخت افسانه ای شنیده بوده که یوسف در بیگیش عمه اش با خاله اش او را بدزدی بدنام گردانید که در نزد خود نگاهدارد، و این افسانه را دستاویز خود می ساخت. در برابر دلیلهای استوار چنین بهانه سستی دست می یازید.

این خود يك جستاریست که انبوه ایرانیان راه دلیل آوردن و با ایراد گرفتن را هم نشانند و دلیلهایی که آورند و ایرادهایی که گیرند کودکانه و غلط باشد. در شماره گذشته ایرادیکه یکی از استادان دانشگاه ما گرفته است یاد کرده نشان دادیم که عامیانه و بیراه است. يك نمونه دیگری از آن، همین پاسخ بهائیانست. این پاسخ بسیار عامیانه است. يك نمونه سومی نیز در دست است که آنرا هم در پایان این گفتار می نویسم:

بتازگی يك ملایی مرادیده و بسخن پرداخته چنین می گوید: « شما که میگویند آسمان نیست پس چرا در قرآن بیایی نام « سموات » می برد؟! » گفتیم: نبودن آسمان را من نگفته ام. دانشها نشان داده. اندانشها که امروز همگی درس میخوانند و شما فرزندان خود را برای خواندن آنهایی فرستید نشان میدهد که آسمانی که گذشتگان در بالای سر اینجهان می پنداشتند نیست. گفت: « در قرآن که گفته است ». گفتیم: خواستان چیست؟! اگر میخواهید از این راه بدانها ایراد گیرید و بودن آسمان را نشان دهید آن يك کار غلط است. زیرا دانشها میدانند جد است. اگر میخواهید ایراد بقرآن گیرید آنرا آشکار بگویند تا بدانیم.

بدیخت درماند و همچون کودک ندانست چه بگوید. پس از چندی باز بان لابه چنین پرسید: « عقیده شما چیست؟! ». گفتیم من باور خود را بارها نوشته ام. گفته دانشها را باید پذیرفت. گفت: پس بقرآن چه باید کرد؟! گفتیم: شما ملایید و خود را پیشوای قرآنیان میشمارید و میخواهید این را هم از من بپرسید. آنگاه منکه در این باره دانسته خود را بارها نوشته ام. شما اگر آنها را می پذیرید دیگر چه جای پرسشست؟! اگر نمی پذیرید چه جای ایراد خواہشت؟! بدینسان خاموش گردانیدم ولی بسیار آرزو مند می بود که يك پاسخی از روی دلخواه او داده باشم.

دژ خوئی و دژ آگاهی

دومۀ روز پیش در خیابان ری کاری میداشتم . انجام داده خواستم باز گردم ، در ایستگاه اتوبوسی ایستاده بود سوار شدم . بلیت فروش بدم در نشسته سیگار دود می کرد و مسافران بکایک میرسیدند . از جلو افسر سالخورده ای که سبب دانستیم سرهنک است همراه سیدی که دستار سترک سبزی بر سر بسته و شناخته میشد که از سید های گداست می آمدند . من سید میشگرستم و در پیرامون پستنهائی او و مانند گانش که نان از راه نیرنگساز و پستی میخورند می اندیشیدم ، و نا گهان دیدم هر دو از در اتوبوس بدرون آمدند . افسر همین که رسید به بلیت فروش دردم در فرمان داد : « سیگار را خاموش کن » . این را گفته رو بدرون اتوبوس آورد و بیکیا یک مسافران انگریست ، و چون کسی سیگار بدست نمیداشت ، بار دیگر بسوی بلیت فروش گردیده با آنکه او سیگار را دور انداخته بود دست بالا برده زدن آغاز کرد . بلیت فروش از ترس جان خود را بیاین انداخت . سرهنک دنبال کرده در پائین نیز بزدن پرداخت که بیای می زد و در آنتیان دشنام های بسیار زشتی را میشمرد . پس از کنک بسیار و دشنام بیشمار که مردم بلیت فروش را از دستش گرفتند ، با چهره بر افروخته و چشم های دریده با اتوبوس باز گشت و در پهلوی آن سید گدا جا گرفت ، و زبان باز کرده بابانک دلخراش خود بسخن پرداخت : « ما از یهودی بدتر شده ایم . آنهادین خود را نگاه میدارند مانند اریم . الان ماه چهارم سالست خرمنا سرپاست گندم خرواری چهارصد و پنجاه تومان ، برنج خرواری هزار و دویست تومان . اینها را میگفت و دشنامهای بسیار زشت بیرون میریخت . در اینجا بود که من دانستم داستان درباره روزه خوردن و رمضانست ، و این سرهنک که سبب دانستیم سید نیز هست غیرت دین میکشد و « امر بمعروف و نهی از منکر » میکند در این میان مردم در جلو اتوبوس گرد آمده بلیت فروش که آن کنکها را خورده و آن دشنامها را شنیده بود بجای آنکه بدود و از کلاشتری پاسبان و دژبان بیاورد و داد خواهی کند ، از دور ایستاده بلا به وزاری خواهش می کرد که « جناب سرهنک اجازه دهد » با اتوبوس بیاید . می گفت : « اگر بیکار شوم گرسنه می مانم » . سرهنک بیغیرتی آژرم در پاسخ او با بانک بلند می گفت : مگر خواهر و مادر نداری بفرست ... برایت نان بیاورند چرا روزه ات میخوری ؟ شو فر و شاگردش بیغیرتانه ایستاده از ترس خود سخنی نمی یارستند .

این داستان بمن بسیار گران افتاد . آن دژ خوئی و بی آژرمی افسر و این زبونی و پست نهائی بلیت فروش و شو فر و شاگردش هر یکی اندوه دیگری بود . من نیایستی خاموش نشینم . بایستی از جلو در آمده آن سرهنک بی فرهنگ بی آژرم را در جایش نشانم این کار دشوار نبود . این گونه افسران که بجای آنکه در سرباز خانه بکار های سربازی خود پردازند و هوش و جربزه خود را در آنرا بکار اندازند ، در بیرون و در اتوبوس بخود نایبها بر میخیزند و یا دینداری از خود نشان میدهند ، پست و ترسو باشند و از کسیکه نترسد و از برابرشان در آید ترسند و سپر اندازند . بار ها رخ داده که اینگونه افسران را بر سر جای خودشان نشانده ام

ولی در اینجا خاموشی را بهتر دیدم . زیرا سزا شماردم به چند تن جوان پستنهائی که آن زبونی را از خود نموده پشتیبانی تمایم . بیادم افتاد : اینان با آن کیش شومی که میدارند باید کنک خورند و دشنام بشنوند و آوازشان در نیاید . اینان پروردگان دبستان « تقیه » اند . اینان درس خود را از بر میدارند . شیخ مصلح الدین شان فرموده : « دستی که بدنند ان نتوان رد بیوس » بمن روشن بود که اگر با آن افسر بسخن پردازم خود همان مرد کنک خورده و هم اهانش یاری او را خواهند کرد . بویژه که يك سید گدایی بادستار سبز سترگی با وی می بود ، و بویژه که کشا کش در سر روزه خوردن و « نهی از منکر » میرفت .

در اندیشه این مردم روزه خوردن گناهست . ولی دشنامهای زشت دادن و آدم کنک زدن و این گونه کار ها گناه نیست . بلکه اگر در راه « نهی از منکر » باشد بسیار ثواب هم هست . در همان هنگام از برخی می شنیدم که آهسته بهم نشین خود میگفت : « اگر پنج نفر مثل ایشرد داشتیم کارهامان باینجا نمیرسید » از چنین مردم گمراه پستنهائی پشتیبانی نمودن از من چه سزیدی ؟

در این روزها که در نتیجه پیشآمد های جهانی رشته کار های ایران از دست رفته و ملایان میدان یافته اند از اینگونه داستانها فراوان رخ خواهد داد و ما باید گمراهان و نادانان را بخودشان باز گزداریم و در پی کار های خود باشیم . راهنمایان خودشانست ، هر آینه باید پیروی کنند و بهر کجا که می برندشان بروند .

اینکه در اینجا دامتان را می نویسم برای آنست که اندازه نادانی و گمراهی این مردمان دهم . اینان دژ خوئی را با دژ آگاهی در یکجا گرد آورده

اند. آن دژویشان که يك افسر شصت ساله ای بدستاور « نهی از منکر » آدم می زند و دشنامهای بسیار زشتی بیرون میریزد، وجوانان نیرومند و کردن کلفت کتک خورده دست باز نمیکنند، و این دژ آگاهیشان که بالا رفتن نرخ کتند و برنج را در نتیجه روزه نگرفتن مردم، و چاره آنرا با روزه گیرانیدن می شناسند. وای باین مردم نادان، زای باین توده درمانده بدبخت. یکمردمی با این نادانی آیا جای شکفتست که در زیر پاهایشان و لگد مال کردند ۱۱.

نادانی نکرید: بادیده خود می بینند که در سایه ناتوانی دولت و داشتن نیرو و بسیج بیگانگان بکشور چیره گردیده اند و جلو آمدن غله و برنج را می گیرند، و از آنسوی در سایه نیازمندی آنها اسکناس فراوان گردیده و پول از بها افتاده اینها را که مایه بالا رفتن نرخهاست بادیده می بینند، از کور درونی در نمی یابند و چنین می پندارند که گرانی ازسوی خداست. خدایان روزه خواران و نماز ناخوانان خشم گرفته است و نرخها را گران گردانیده است. و خ چه پندار های شومی! و خ چه مردم نافهم و نادانی!

بینید چه خدایی را میشناسند: خداییکه در بالای آسمان نشسته و از همه جهان چشم پوشیده، و تنها بایران و کارهای این مردم پرداخته، که همانکه زنها رو گشادند، یا شاگرد شوفرها روزه خوردند خشم گیرد و گرانسالی برای آنان فرستد، و سپس اگر فلان سرهنک بی ناموس بازور کتک و دشنام مردم را بروزه داری واداشت، از سر خشم درگردد و گرانسالی را بر دارد. اینست پندار پست این خدا نا شناسان درباره آفریدگار جهان.

از آنسوی شما بحال سپاهیان نکرید. یک سرهنک یا سروان یا ستوان بجای آنکه بداند مایه این گرفتاری هانداشتن سپاه و بسیج است و غیرتمندانه و دلسوزانه در سرباز خانه بکوشش پردازد و هوش و جریره خود را در بسیج سربازان دلیر بکار اندازد، در خیابانها و اتوبوسها میداننداری می کند. آن یکی از روزه خوردن مردم جلومی گیرد، این یکی دم در اتوبوس ایستاده مردان را پس زده زنان را در اتوبوس جامی دهد. اینست حال افسران سپاه این کشور.

اینها همه نتیجه است که در این کشور معنی زندگی را نمیدانند، از آمیغهای جهان نا آگاهند. همه نتیجه این کیشهای پریشان و در هم واین بدآموزیهای گوناگون است، و ما نیز بچاره باید از همانراه کوشیم.

دیگر گردانیدن القبا بکجا انجامید؟

آقای کسروی:

در باره دگر گردانیدن القباء بی نهایت در پیوسیدن میباشیم و از آن روزیکه در روزنامه پرچم مقالات راجع بتغییر یافتن القباء درج میفرمودید در آن بودیم که هرچه زود بتوانیم ستونی را در روزنامه پرچم با القبای نوین دیدار کنیم و در شماره هشتاد و پنج روزنامه پرچم مقاله بخاتم آقای حسین رادپور منتشر فرموده و گرفتاری و سر گردانیهای حروفات بر بیج و خم را زندیدید.

چنانکه آنجا نوشته شده شاگردان معصوم دبستانها در چنگال زدن - ظگرفتارند و حتی محصلین پس از اتمام دانشکده هاهم نمی توانند بعضی کلمات را صحیح بنویسند و همیشگی زیادی از نو آموزان پس از شش سال تحصیل نه میتوانند دندانه هارا خوب معین نمایند و نه میتوانند يك کاغذ بدون غلط بنویسند و نه خط خوب دارند و ساده بگویم کلمه اصطیاد را اگر از يك شاگرد کلاس شش نوشتنش را خواهیم بقین نخواهد توانست درست بنویسد و اگر هم نوشت شک دارد و این عذاب ها را که القباء برای ما محصلین پیش آورده اگر تغییر نیابد تا ابد یاد گرفتن زبان فارسی و نوشتن و خواندنش مشکلتر خواهد شد و شاگردی را که آموزگار در کلاس بیش تابلو جهت نوشتن لغت زبان فارسی احضار می نماید کلماتی را که چند مرتبه خوانده و دیده باز نمیتواند نوشت اینک معلم و شاگرد گیج و بالاخره بعد از چند اشاره که باز نتوانست بنویسد سبلی و چوب و فلکه بمیان میآید که باعث فرار شاگرد از دبستان میگردد و چقدر بحال ایرانیان زیان آور است.

باعث این بی سوادی ما یکی سخت بودن القبا است.

از « ادمند شتون » پرسیدند که تو بچه فقیری بودی چگونه موفق بخواندن کتاب اصول نیوتن در زبان لاتین شدی؟ جواب داد هر کس توانست حروف هجای لاتین بخواند قادر بخواندن و نوشتن همه چیز خواهد بود. بلی درست هم جواب داده ولی مناسفانه نو آموزانیکه پنج و شش سال به تحصیل زبان فارسی مشغول هستند بسر نوشت بدی دچار میشوند.

آقای عمادی در شماره هشتاد و شش روزنامه پرچم مقاله تحت عنوان (باید القباء را تغییر داد) نگاشته و اشاره کرده که نو آموزان بیچاره باید

مدب ها زحمت بکشند تا در اذهانشان نقش بندد که صبح با س و ح است نه با س - ت - ه و در موقع امتحانات بسیار دیده شده که اطفال مدارس چوت نمیدانند اضطراب باض یا ظ یا ذ با ز است چه اندازه مضطرب و پریشانحال بوده اند .

آیا جز بدبختی است که در هر چه عصری چند سال بیوده اوقات نوآموزان مصرف تحصیل قواعد مشکل صرف و نحو عربی گردد برای آنکه بتوانند فارسی را درست بنویسند یعنی مورد استعمال حروفات فوق را تشخیص بدهند و با وجود این همه زحمت و مشقت و اتلاف وقت کمتر کسی است که در نگارش کلمات دارای آن حروف دچار سهو اشتباه نشود و مخصوصاً در این موقع که تعلیمات اجباری در ایران بموقع اجرا گذارده میشود بهترین و آسانترین راه آنستکه خواندن و نوشتن نو باورگان و یاد گرفتن زبان فارسی با الفباء نوین انجام یابد که دیگر عمر عزیزشان را با قرا گرفتن هزاران اشکال ناچور و مفشوش الفبای فارسی و با تشخیص موارد استعمال حروفات هم صدای آت مانند ص - س - ث و غیره تلف ننمایند درخاتمه از دارنده دانشمند پرچم تقاضا مینمایم که دگر گردانیدن الفباء را هر چه زود تر عملی فرمایند که نوآموزان و آموزگاران و مایونها نفر از یادگیرندگان زبان فارسی و نویسندگان و خوانندگان از شر این اهریمن نجات یابند .

رضایه - حسین فرشچی

پرچم : جای هیچ گفتگو نیست که این الفبا نارسا و نادرست است و باید بیک الفبای درست و رسایی بجای آن گزارده شود . نیز جای هیچ گفتگو نیست که ما باید آن کار برخیزیم . ، نویدی را که در این باره داده ایم از یاد نبرده ایم . چیزیکه هست ما الفبایی را که برگزیده ایم برای ریختن حرفهای نوین آن «ماتریس» میخواند و ماتریس باید از کارخانه های اروپا خواسته شود که اکنون در اینحال جنگ نشد نیست . جلوگیری ما این بوده و همینکه این جلوگیری از میان برخیزد بیدرتک بکار خواهیم پرداخت و بیک الفبای درست و رسایی را روان خواهیم گردانید . چنانکه درست گردانیدن زبان از خواستهای ماست ، درست گردانیدن الفبا نیز از خواستهای ما می باشد .

از گفتار پرچم

ارزش سیم وزر چیست؟

در شماره ۲۴۳ پرچم گفتاری بعنوان «آیا سیم وزر ثروت نیست ؟» بخامه آقای م - ن که از بازارگانان آزموده و بنام آذر بایجانست بچاپ رسانیدیم . ما چون در گفتارهای پیش تر خود نوشته بودیم «زروسیم ثروت نیست ؟» آقای م - ن به آن ایراد گرفته و آن گفتار را فرستاده اند و اینک ما خواست خود را روشن تر می گردانیم :

نخست باید دانست که زروسیم از فلزهاست و می توان آنها را همچون دیگر فلزها بکار برد و افزارهایی برای زندگانی ساخت . مثلاً از زر و یا از سیم می توان پیاله و باکاسه یا لکن یا هر چیز دیگری ساخت . می توان کردن بند و انگشتر و بازوبند برای زنها درست گردانید . اینسود آنها و ارزشی که از اینها پیدا میکنند درخور گفتگو و پذیرفتن نیست . گفتگو در بهایست که امروز بآنها می گزارند و بسیار بی اندازه است .

باید دانست ارزش هر چیزی از روی نیازیت که مردم در زندگی بآن می دارند . مثلاً مادر زندگی بچو و گندم و دیگر خوراکیها نیاز مندیم و بآنها ارج می گزاییم و ارزش میدهیم . همچنین دیگر چیزها که ما نیاز میداریم . اینست در باره زروسیم می پرسیم : چه نیازی بآنهاست که به برنز و مس و آهن نیست ؟ چرا بهای آنها صدها برابر اینهاست ؟ آری همه فلزها یکسان نیست و شاید زروسیم از حیث درخشانی یا اراده دیگر برتری به برنز و مس و آهن دارد . ولی این برتری تاچه اندازه است ؟

بهای امروزی زر و سیم از روی بنیادی نیست . این بها جز نتیجه هیچمی توانگران نبوده . چنین انگارید دریک زمان باستان چند تن بولداری باهم نشسته بوده اند و یکی از آنان انگشتر زرینی بانگشت داشته و بدیگران نشان داده . دیگران گفته اند ما هم داریم و انگشترهای برنزی یا مسین خود را نشان داده اند : ولی آنکس بخود بالیده و چنین گفته : «این کجا و آن کجا ؟» این از دراست ، زر بسیار کمیاست و دست هر کس بآن نمیرسد . همین بخود بالیدن او و گفتن اینکه زر بسیار کمیاست آندیگران را واداشته که بنام هیچمی از هر راهی که باشد و بهر بهایی که بدست آید انگشتر زرینی بخرد و در انگشت کند و او نیز درشت ها بخود باله . بهای کنونی زر و سیم از همانجاست . امروز هم زر و

سیم بیش از همه در راه خود نمایها بکار می رود و بدرد بواب ایران می خورد. مثلا فلانکس قدان و جاستکانیش از سیم است. دیگر آشنایان و همچنان اولی و دیگرانند که قدان و جاستکانی سیمین داشته باشند و از اینجا سیم ارزش بیش از اندازه پیدا می کند. ولی اگر کسانی از همچشمی در گذرند و بگویند: «چه فرقی میانه سیم و ورشو یا بر نژاست؟» و قدان و جاستکانی و ورشوین و بر نژین بکار برند پیدا است که سیم از آن ارزش بی اندازه خواهد افتاد.

میدانم کسانی خواهند گفت: هر چیزیکه کم باشد ناگزیر گرانتر می شود. زروسیم نیز چون گهست باید گرانتر باشد. زروسیم را بیای بر نژ و ورشو و مس و آهن نتوان برد. می گویم: نخست باید دانست که گرانی چیز دیگری و ارزش چیز دیگر است. چنانکه گفتیم ما ارزش هر چیز را از نیازیکه بآن می باشد اندازه می گیریم نه از گرانی یا ارزانی. مثلا آب در ایران بسیار فراوان است و با پول فروخته نمی شود. ولی چون در زندگانی نیاز سختی بآن هست ما بآن ارزش بسیار می گذاریم. دوم در گرانی نیز یک چیزی هنگامی از کمیابی گرانیهای گردد که جانشینش نباشد، و اگر جانشینی داشت جهتی برای گرانی نیست. مثلا نایبست سال پیش در ایران ماهوت فراوان بود و از آن رختها می پوشیدند ولی رفته رفته کم گردید و امروز بسیار کمیابست. با اینحال اگر از جایی بدست آید و بخواهند بفروشند کسی آن را بنام کمیابی بدو برابر قیمت عادی نخواهد خرید. زیرا فاستونی یا پارچه های دیگر جانشین آن می باشد و نیازی نیست.

در باره زروسیم نیز چنینست و آنها جانشین دارند. دوباره می گویم: در زروسیم چه کاری بر می آید که از بر نژ و نیکل و ورشو و مس و آهن بر نیاید؟ آنکه امروز به زروسیم ارزش بی اندازه می گذارند و آن را نرونی می دانند و بارها دیده می شود در روزنامه ها گفتگو از «ذخیره ملای ایران» می کنند و بشتوانه اسکناس را زروسیم اندوخته در بانک می دانند، و بگفته آقای م. ن. امروز یک تومان از پول نقره پیشین را با شش یا هفت برابر بالاتر از اسکناس گرفته یک تومان را با شصت یا هفتاد ریال مبادله می کنند، اینها ناشی از پندار است. چون از نخست نام زروسیم را با بر رگی شنیده اند و همیشه زرو یا سیم داده هر چه خواسته اند گرفته اند، اینست از حقیقت دور مانده جنبش پنداشته اند که راستی زروسیم ثروست، چنین دانسته اند که با زروسیم هر کاری توان کرد و هر چیزی توان خرید، و تا آن اندازه از حقایق بدور افتاده اند که غم از دست دادن کشور را نمی خورند و غم زروسیم و جواهرات خود را نمی خورند.

آنچه موضوع زروسیم، و پنداری بودن ارزش آنها را روشن می گرداند داستان «جواهرات» یا گوهرهاست. این گوهرها سنگهای درخشان و خوش رنگی هستند که در زندگانی هیچ کاری بر نمی آیند و جز بدرد خود نمایی و همچشمی نمی خورند و با اینحال به بهای بسیار گرانی فروخته می شوند. فرض کنید بهای فلان یا قوت یا زمرد یک میلیون ریالت. یک میلیون ریال در این سال گرانی بهای هزار کیلو گندمست که نان یکساله صد خاندان را تامین می کند و آنها را از مرگ رها می گرداند. آیا این بهار بآن سنگ چراده اند؟ نه آنست که چون پادشاهی یا زوانگر دیگری یکی از آنها را داشته و من نازیده و بخود می بالید دیگران هم در جستجو بوده اند و هر کجا یافته و بهر بهایی بوده خریده اند؟

یک گواه دیگر داستان عتیقه هاست. کاسه های شکسته که از زیر خاک بیرون می آید یا زدی پوسیده که از فلان خاندان کهن بدست می آید دارای چه سودی است که بابهای بسیار گرانی خرید و فروش می کنند. نه آنست که در میان توانگران اروپا یکی از همچشمیها داشتن آنهاست و بهر بهایی باشد می خرند. بویژه اگر عتیقه ای مانندش پیدا نشود که چون برای همچشمی و نازش و بالش بهترین چیزی می باشد و فلان ملبوسر تواند گفت این را تنها من دارم اینست بهر بهایی آن را توان فروخت. عتیقه ها در تاریخ ارشی دارند. ولی نه بابت اندازه که دیده می شود. آنگاه توانگران کمتر یکی با تاریخ ارتباط دارند و بآن قصد خریداری می کنند.

روشنتر از اینها داستان کسانیت که کلکیون تمبر پست گرد می آورند. آیا آن جز هوسبازی بچه کار می آید و این برای چیست که بیک تمبری که تمغای غلط خورده بهای بیشتر میدهند؟ آیا نه آنست که یکی بیشتر نیست و دارندند اش می تواند سری فرازد و بگوید من دارم و دیگران ندارند؟

داستان زروسیم نیز از اینگونه است و ارزشی که بانها داده میشود جز از روی پندار نیست و بایه آن جز همچشمی توانگران و بولداران نبوده است. ولی چون مادری حقایق هستیم باید بانها جز باندازه سودیکه در زندگانی دارند ارزش ندهیم. زروسیم اندک بهتری از ورشو و بر نژ دارند و اندک گرانتر از آنها نتوانند بود. نه اینکه صد برابر و هزار برابر بالاتر باشند. نه اینکه ما آنها را دارک (ثروت) شناسیم و دلبستگی بی اندازه نشان دهیم.

ایرانیان این حقایق را نمیدانند و همچون کودکان از سود و زیان نا آگاهند. چنانکه بارها گفته ایم بیکرشته زروسیم و جواهرات که در بانک است بسی دلبستگی

اندازه نشان میدهند ولی بر مبنایی که خدا بایشان داده و سرچشمه زندگانی خودشان و فرزندانشان می باشد همه گونه بی پروایی می نمایند . بلکه نادانی و بیخردیشان با آنجا رسیده که این بی پروایی را بزبان می آورند . آن پیشوایان دینشان هستند که چون از مین پرستان و عذقه مندان با استقلال و آزادی ایران رنجیدگی دارند به پیروان خود چنین می آموزند : « بشما چه مملکت می رود . بگزارید و رود . شما در فکر آخرت خود باشید » یا میگویند : « فلان بیگانه بهتر از این لامذهبا هستند » . این جوانان درس خوانده شان میباشند که برای هوس و تنها بنام آنکه پیشوا باشند بسود دیگران حزب می سازند . یک توده ای که در نادانی فرو رفته اند و معنی زندگانی را نمیدانند بهتر از این نتواند بود . در باره اسکناس نیز دوباره می گویم بشتوانه آنها نه زروسیم بانک بلکه کالاهای کشور است . این اسکناس از آنجا قیمت پیدا کرده که بهر کجا پیری در برابرش کالامیدهند . چشم دوختن بزروسیم از عامیگریست . اینکه آقای م . ن مثل زده اند که اگر کشوری کالای مارا لازم ندارد و نمیخرد ما باید بازر و سیم با او داد و ستد کنیم ، ما گمان نمیکنیم امروز کشوری باعتبار زروسیم داد و ستدی کند و اگر کرد آن نیز مبتنی باین ارزش پنداری زروسیم می باشد . مقصود از این گفتگوها آنست که ایرانیان فریب پندار را نخورند و دل به زروسیم نبندند ، بلکه معنی درست ثروت را که در گام نخست زمین و آب و هوا و آفتاب تابان این کشور و در گام دوم کالاهاست بشناسند ، و اینست از یک - و از یک کشور خود را بدانند و بنگهداری و آبادی آن بیشتر کوشند و از یک - و به بدید آوردن کالا ها دلبستگی فروتر یافته دوباره آنها تلاش بیشتر گردانند .

اردبیل یا گانوان بیهوده گاری

کارگاه ملا سازی اردبیل در پروردن بچه آخوند و سید و صوفی و در بوزه و روضه خوان و شیخ پایدار بوده و هست . اگر در بایتخت کشور آیت الله بازی در این چند هفته اخیر باز گشته و رواج گرفته در اردبیل از بسیار بیشتر این دستگاه رواج داشته است . اردبیل در این شیوه از همه شهرهای ایران جلوتر می باشد . از کارهای بسیار نیک رضاشاه بود که در دوره خود در این کارگاه اردبیل را بگل اندوده از کار آن جلو گرفت . ولی جای افسوس است که آن شاه نتوانست این بنیاد را از پای بست براندازد و ویران سازد . جای افسوس بیشتر اینجاست که اینها دعوی دینداری می کنند . بلکه خود

را پیشروان و نگهبانان دین می شمارند . در حالیکه هیچیکی از ایشان معنی دین را نمیدانند . هیچیکی دارای دین نمی باشند . آنها از اینراه نان میخورند . روزی بدست می آورند . بیشتر آنها مردان بیمایه و بی فهمی هستند که معنی دین را نمیدانند بجای خود ، معنی هیچی را نمیدانند . تنها سرمایه شان یکریش و یک دستار و یک دست رخت دراز است . برخی نیز لقبهایی از فخر الواعظین ، سلطان الذکرین ، فصیح الزمان ، تاج العارفین ، و مانند اینها بروی خود گزاشته اند . ما میدانیم که مردم دین را چه می شناسند . در نزد آنها شرط نخست دین پول دادن بملا و سید و روضه خوان . و درویش است امروز ها نیز بچند چیزی که علاقه بسیار دارند باز شدن خزانه های عمومی ، و بازگشتن چادر و چاقچور ، بدست ملایان سپرده شدن اوقاف ، دایر گردیدن مجالس روضه خوانی ، و فراوان شدن عمامه های سیاه و سفید و سبزه و مانند های اینهاست . در نزد آنها دین همین چیزها است .

بدبخت مردم اردبیل . همه چیز خود را فدای پروردن این مفتخواران کرده اند . نه دین دارند نه از خوشبهای جهان بهره درستی می یابند . در آن شهر تاریک با صد بدبختی زندگی می کنند و تنها خوشدلیشان همینست که این ملایان و سیدان و روضه خوانان و درویشان را پرورند و رشته بندگیشان از دست ندهند . این داستان در آن شهر بتازگی رخ داده : حاجی صمد نامی از تبریز باردبیل آمده که مردم آنجا را از ورود آیت الله ها بتهران آگاه سازد که با تلگراف تبریک گویند و اظهار ارادت کنند . اردبیلیها باشکوه و دلگرمی پذیرایی کرده اند و روز ۱۵ شعبان که بنام ولادت امام نایب داجش و شادمانی برپا کرده بودند حاجی را باشکوه بسیاری بمسجد آورده اند . یکی از ملایان بسمنبرفته و حاجی را معرفی کرده که از عاشقان حضرت حسین و از بستگان آن دستگاه است و سپس حاجی بزبان آمده و بنطق پرداخته و چنین گفته است :

ای مردم اردبیل شما از مذهب و شریعت بسیار دورید . مادر تبریز بر ترویج شریعت اقدام کرده پیشرفت بسیار کرده ایم : مادر آنجا روهای زنان را بسته ، رختهای قدیمی را باز گردانیده ، کلاه های پوستی اسلامی را رواج داده ، روضه خوانی و سینه زنی باشکوه و جلال راه انداخته ایم . شما در اردبیل همین طور نشسته اید . در این زمینه سخنان بسیار گفته و بمردم نکوهشها کرده و پس از آن فرصت را از دست داده بنوحه سرایی پرداخته . مردم نیز که آزموده و آموخته این کارهایند سینه هارا باز کرده بکوبیدن پرداخته اند . بدینسان حاجی مردم را

به « فیضی » رسانیده و خون از سینه زدن و گریستن فارغ شده اند حاجی را برداشته پراکنده شده اند. اینست يك نمونه از کار و حال مردم اردبیل

و اهاب زاده اردبیلی

پرسش - پاسخ

پرسش

ورجاوند بنیاد رسید خوانده ام و به سه واژه نا آشنای زیر که در فرهنگ کتاب نیز نوشته نشده برخورددم. آنها را در فرهنگها نیز نتوانستم جست مگر «اند» را که به آنهم معنای روشنی نداده اند. اینک واژه ها :

۱- سات در صفحه ۳۹ «اگر پیشرفت دانشها ساتهای درخشانی در تاریخ اروپا باز کرده است اینها ساتهای سیاهی در آن پدید خواهد آورد». در جای دیگر نیز سات را آورده اید.

۲- سان در صفحه ۶۳ و ۶۴ «این سپهر است که می بینیم و از سانش

آگاهیم»

۳- اند در صفحه ۶۳ «از اینسوی اند های بسیاری از گندم و شکر و قهوه و دیگر خوراکیها خریده نداشته ...» گرچه خود معناهایی برای آنها گمانیده ام که سات صفحه، و اند مقدار و سان اشتباه چایی و درستیی سامان است ولی برای اطمینان این پرسشها را می فرستم.

اهواز محمد علی جزایری

پاسخ :

۱ سات چنانکه فهمیده اید بمعنی صفحه است.

۲ اند نیز بمعنی مقدار است. این واژه در فارسی امروزی در دو سه جا بکار میرود. اندک بمعنی مقدار کم است و چند بمعنی چه اند است. نیز می گویند: «ده و اندتن». ما میخواهیم آنرا در همه جا در همان معنای خود بکار ببریم.

۳ سان بمعنی حال است. این نیز در فارسی امروزی بکار می رود. می گویند: چنان و یکسان که بمعنی در چه حال و یکحال است. ما میخواهیم آنرا در همه جا بمعنی خود بیاوریم و روان گردانیم.

یکی از آکهای فارسی همینست که بسیاری از واژه ها از روانی افتاده و پیش از دو سه جا بکار نمیرود. این آک را باید برداریم و آن واژه ها را روان گردانیم.

گفت و شنید

چندی پیش بایکی از جوانان درس خوانده در پیرامون مرام آزادگان گفتگو میکردم درباره ماده پازده اوعقیده داشت که اگر فرهنگ توسعه باید بیشتر کارها خود بخود اصلاح خواهد شد دیگر مردم تقاید پراکنده نخواهند داشت تا ماییکی بودن آنها بکوشیم و بایرا کنندگی آنها در نبرد باشیم.

گفتم یکی از عیبهای ما ایرانیان اینست که از هر چیز بظاهر آن بس کرده معنای روشنی برای آن قائل نیستیم در این مورد هم اگر خواست شما از فرهنگ معنای درست آنست این چیز است که ما بآن میکوشیم و کاملاً راست است که اگر فرهنگ در میان توده روان گردد بیشتر کارهای ایرانیان از این راه اصلاح خواهد شد و اگر مقصود فرهنگ کنونی است که میداریم بی گفتگو نبودنش از بودنش بهتر است. در پاسخ من چیزی نگفت ولی پیدا بود که کاملاً قانع شده است.

تا اینکه چند روز پیش او را دیدم بایکخال تأثر آمیزی گفت من از عقیده خود درباره فرهنگ بازگشته و کاملاً باشما آزادگان همداستانم که این فرهنگ گاهی از کار ما نخواهد گشاد. پرسیدم چه چیز شما را واداشت براینکه از باور خود بازگردید. گفت من مدتها انتظار آنرا داشتم که وزارت فرهنگ در برابر افکار آقای کسروی تصمیمی اتخاذ کرده تکلیف مردم را معین کند مثلاً در موضوع امام زمان میباید با پاسخ حساسی داده و ایشان را قانع نماید یا اینکه نوشته های ایشانرا پذیرفته و وسایل پیشرفت آنرا فراهم سازد تا اینکه چند شب پیش شنیدم بوسیله رادیو تهران در موضوع امام زمان سخنرانی خواهد شد بای صبری بیمانندی ساعات و دقائق را می شماردم تا سرعت مقرر رسید ناگهان بکنفرانس

درعین حال که اصرار داشت شنوندگان سخنان او را مانند دیگر سخنرانیها تلقی نکرده بلکه اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل شوند آغاز کرد بخواندن شعر های حافظ (ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی ...) مخصوصاً چون بمصرع نشکین (رخساره بکس ننمود آن شاهد هر جائی) رسید بایک لحن حق بجایی خواننده و چنان وا مینمود که چطور شده این مردم بی انصاف موضوع باین بداهت و روشنی را نمی پذیرند و در پایان باخواندن چند شعر دیگر از خطب و رطب که خود ساخته بود داد رسوائی داد. فرداشب آخوند دیگری نیز پشت دستگاه رادیو نظیر گفته های او را تکرار کرده آن نیز چند شعر که خود ساخته بود خواند در میان سخنان این دو سخنران مبرز! چیزی که اصلاً وجود نداشت دلیل

و منطق بود ولی در عین حال هر دو مدعی بودند که موضوع بتواتر ثابت شده و برای کسی جای شبهه و تردید باقی نیست.

چنان گفت من از یکنفر آخوند جز این انتظار نداشتم و نباید داشته باشم چیزی که مایه تأسف است اینست که اولیای امور ما چرا تا این اندازه بآبرو و حیثیت کشور و توده ایران بی‌علاقه هستند؟! چرا ملتفت نیستند که اینگونه سخنان برای حیاط مسجد شاه بیشتر تناسب دارد تا بدستگاه تبلیغات یک کشور.

گفتم این نمونه ایست از صدها کار زیانمند که در این کشور روانست در جائیکه دیوان دوزخی ایرج دهها هزار جلد بعنوان جایزه بدست دانش‌آموزان داده شود. کتابهای صوفیگری خرابانیکری جبریکری هر روز باشکله تازه ای بچاپ رسیده و در دسترس مردم گزاریده شود. برای جاوگیری از شر حقایق صد گونه حیل و تیرنگ بکار رود چه جای شکفت است که روضه خوانها در پشت دستگاه تبلیغات دم از شاهد هرجائی بزنند. اگر شما نیک بیاندیشید خواهید دید که این هرج و مرج در تمام شئون زندگی ما حکمفرماست اگر کسانی بخواهند از روی دلسوزی در صدد چاره جوئی برآیند چاره جز این ندارند که مواد شانزده گانه مرام نامه آزادگان را بر نامه خود قرارداده و باصلاح خرابیها برخیزند و این همان آرمان مقدس است که آزادگان در راه آن میکوشند. شما اگر یکایک مواد شانزده گانه را در نظر بگیرید خواهید دید که چه طرحهای اساسی برای رهایی بخشیدن این توده از بدبختی و سیه روزی ریخته شده است.

اما اینکه دستهای پلیدی جلو پیشرفت این همه حقایق را که سعادت بیست ملیون ایرانی بسته بآنست میگیرند باید جدا گانه گفتگو شود.

تقریر اصلاحی

پرچم: این خود شکفت است که کسانی پاسخ گفته‌های مارا از سوی وزارت فرهنگ یا از دستگاه رادیو می‌پوسند. در ایران هرکاری را از دولت خواهند ولی آیا فهمیدن و در یافتن هم چیز است که از دولت بوسیده شود؟! این کسان گویا فراموش کرده اند که و دشان دارای نوم بخرد می‌باشند. فراموش کرده‌اند که خود شان توانند بانیروهای خداداده راست و کج و نیک و بد را بشناسند. گرفتار وزارت فرهنگ یا دستگاه رادیو بما پاسخی داد. این سودی بدیگران نتواند داشت. بایای را که هر کسی بگردن می‌دارد نتواند برداشت. هر کسی باید خود بفهمد و خود دریابد.

نمونه حدیث

مشت نمونه خروار است

چون پایه کاروندگی بلکه همه چیز ما بر روی حدیث نهاده شده از اینرو بر همه مالا لازم است که بدانیم خود این احادیث چگونه و بر روی چه پایه‌هایی است. ولی بعکس بیشتر مردم یا از این زمینه هیچ خبر ندارند و یا اگر هم دارند چون از پشت پرده عادت و تقلید نگاه میکنند نمی‌توانند چگونگی مطالب را به بینند. این است که در این جا قسمت‌های روشنی را که از پشت پرده هم توان دید از جلد چهاردهم بحار بفارسی می‌آوریم تا خوانندگان بتوانند از روی این دیده‌ها بی‌به ندیده‌ها بپرسند ولی اگر کسانی بخواهند بهتر از چگونگی کار آگاه شوند باید بخود آن کتاب رجوع کنند و با نظر حقیقت جوئی بخوانند.

جلد چهاردهم بحار باب اول از کتاب کافی - خدا گردانید (یا بهن کرد) زمین را از زیر کعبه بسوی منی و از منی بفرات و گردانید از عرفات سوی منی پس زمین از عرفات است و عرفات از منی و منی از کعبه است - در حدیث دیگر است که نهر هام از زیر خانه آسمه جاری می‌شود. و نیز در جای دیگر است که محل بادهم زیر رکن شامی کعبه است.

کافی - خدا همیشه تنها بود پس آفرید محمد و علی و فاطمه را و ماندند آنها هزار دهر پس آفرید همه چیزها را و اگذاشت کار خلق را بآنها پس آنها حلال میکنند هر چه را که بخواهند و حرام میکنند هر چه را که بخواهند و نمی‌خواهند آنها مگر این که بخواهد خدا - خوبست شما در این حدیث تامل کنید و به بینید آیا بآیه (قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا) از یک سرچشمه است یا تفسیر فرات - خدا آفرید خورشید و ماه را و هر دو را خورشید قرارداد و اگر هر دو باین حال بودند شب و روز و زمستان و تابستان معلوم نمی‌شد از اینجهت خدا جبرئیل را فرستاد و بالش را کشید به یکی از این دو نور و شعاع از آن رفت و آنها را جاری کرد در فلک و فلک دریایی است میان آسمان و زمین که دراز است و درازی آنها سه فرسخ است!! خوبست در این حدیث و امثال آن تامل کنید که آیا بآیه یسئلونک عن الا هله قل هی مواقیب للناس سازشی دارد؟! باب ۲ منتخب البصائر - خدا را شهری است در مشرق که نامش جابلقاست و دارای دوازده هزار در است از طلا و برهردری برجی است که در آن دوازده هزار مرد جنگی است که شمشیرهای خود را نیز و اسبهای خود را آماده میکنند و در

انتظار قیام قائمند و نیز خدا را شهری است بغرب که دارای دوازده هزار دراست تا آنجا که میگوید من حجت بر آنها هستم - در حدیث دیگر درباره مردم جابلقا میگوید که آنها نه کاری دارند نه حرفی چیز نفرین بر آن دونفر اولی و یزازی از آن دو (البته خوانندگان میدانند مقصود کی است) و ولایه ما - بعضی گفته اند مراد از جابلقا و جابلسا استرالیا و آمریکا است ولی تبدائش نشانه های این حدیث و احادیث دیگر را چه میکند ...

باب ۳ تا ۸ درباره اسم دنیا و احوال لوح و قلم و حجب و سرادقات و مانند اینهاست که مربوط به موضوع ما نیست .

باب ۹ علل و عیون و خصال - پرسیدند از عرض و طول ستاره گفت دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است باز پرسیدند از رنگ آسمانها و نام آنها گفت آسمان اول نامش رفیع و از آب و دود است و دومی از نقره سفید و نامش قیدوم است تا برسد بآسمان هفتم که میگوید نامش عجوه و از در سفید است و نیز در همین باب است که آسمان دنیا از زمره سبز است و نامش رفیع است و دومی از نقره سفید است و نام از قنون است و همچنین می شمارد تا آسمان هفتم که میگوید از نورا است و نامش عربی است .

در النور - گفت بالای این سقف آسمان دیگر است و همچنان شمرد تا هفت آسمان و سپس گفت این زمین ماست و در زیر آن زمین دیگری است تا شمرد هفت زمین که میان هر دو زمین پانصد سال راه است - و نیز باین مضمون احادیث بسیاری رسیده و بعضی گفته اند متواتر است (که فاصله هر یک از آسمانها از دیگری و همچنین فاصله هر زمین از زمین دیگر پانصد سال است . شنیدنی است که کسانی همین احادیث را با داهی امروزه تحریف کرده اند و ادعا می کنند تاویل ها نیکه از اینها نموده اند .

غارات - این نبأته پرسید از کیهکشان گفت اینها درهای آسمان است که خدا آنرا گشود بر قوم نوح و بست و دیگر نگشود و پرسید از قوس گفت این امانست برای همه اهل زمین وقتی آنرا ببینند - در حدیث دیگر است (ولی موقوف است) که این قوس دارای وتر و سهمی هم بوده و خدا آن وتر و قوس را برداشت و آن را امان از غرق قرار داد

باب ۱۰ از کافی - روی خورشید سوی اهل آسمان است و پشت آن رو بآهل زمین و اگر رویش بپا بود هر آینه می سوزانید زمین و هر چه بر آنست از حرارتش - توحید مجالس و صدوق - چون خورشید غایب شود می رود در آسمانها

پس بالا می رود از آسمانی بآسمانی تا برسد بآسمان هفتم تا برسد زیر عرش و در آنجا بسجده می افتد و سجده میکند با او ملشکه موکلین بر او و میگوید پروردگارا از کجا امر میکنی طلوع کنم از طرف مشرق یا از مغرب و این است قول خدا و الشمس تجری لمستقر لها پس می آورد جبرئیل برای او حله از روشنی نور عرش باندازه ساعت های روز در بلبندی و کوتاهی و خورشید می پوشد آنرا چنانکه شما جامعه خود را می بینید پس می آید در جو آسمان تا طلوع کند از مشرق و ماه هم همین طور است از مطلع و مجرایش تا میرسد بآسمان هفتم و بسجده می افتد و جبرئیل برای او حله از نور کرسی می آورد و این است قول خدا جعل الشمس ضیاءاً و القمر نورا - گسائیکه میگویند قرآن باید بحدیث تفسیر شود اگر ایشکونه مهر بانیها را دوباره قرآن نمی کردند آیا بهتر نبود .

کافی و تفسیر علی ابن ابراهیم - وقتی گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند امر میکند ملک موکل بفلک را بایشکه (رد کند فلکی را که بر آن مجرای خورشید و ماه و ستارگان است) پس رد میکند آنرا و می رود در آن دریائی که (فلک در آن می گردد) و پنهان می شود و روشنائیش و چون خدا بخواهد آیت خود را بزرگتر کند می برد خورشید را در آن دریا باندازه که میخواهد خلش را بتراند و همین طور است ماه و چون خدا بخواهد آنها را بیرون آورد باز امر میکند آن ملک را (و برمی گرداند فلک را به مجرای خودش) پس بیرون می آید از آب و حال آنکه کدراست و نمی ترسد از این و بفرع نمی آید مگر کسی که از شعیات ما باشد - در این حدیث ماسه جمله را میان برانتر نهاده ایم جمله اولی را یکی از علماء روشن فکر دلیل آورده بر اینکه در احادیث مراد از فلک مدار سیارات است ولی شما می بینید که دو جمله دیگر همین حدیث برخلاف آنست احتیاج - چون خدا خلق کرد ماه را نوشت بر آن لاله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و این همان سیاهی است که شادو ماه می بینید .

کافی - شنیده ایم که روز جمعه کوتاه تا اوزروهای دیگر است گفت همین طور است گفتند فای تو شوم علنش چیست گفت که خدا جمع میکند از احوال مشرکین را زیر چشمه خورشید و عذاب میکند آنها را (بایستادن خورشید ساعتی) ولی در روز جمعه عذاب را خدا از مشرکین بر میدارد و ز کودی برای خورشید نیست . در بحار پس از این که چند حدیث دیگر باین مضمون زوایت میکند میگوید باین احادیث اشکال می شود که توقف خورشید در روزهای هفته و کوتاه تر بودن روز جمعه برخلاف حق است بعد جواب میدهد که شاید مدتش کم باشد و ما

تفهیم ولی در حدیث دارد (ر کود الشمس ساعه) . تلل و عیون - بر سید از طول و عرض خورشید و ماه گفت نهصد فرسخ در نهصد فرسخ است در تفسیر علی ابن ابراهیم است که خورشید شصت فرسخ در شصت فرسخ است و ماه چهل فرسخ در چهل فرسخ است - باید دانست که علما زحمت کشیده اند !! و همه اینها را با علوم جدید تطبیق کرده اند !! راستی وقتی کار بانجا کشید که لفظ تا این اندازه حالت لاستیکی پیدا کند دیگر هر معنایی را از هر لفظی میتوان بیرون آورد .

باب ۱۱ کافی - پرسیدم از علت گرمی و سردی جواب داد مریخ ستاره ایست گرم و زحل ستاره ایست سرد و چون مریخ بالارود و زحل باین آید این هنگام سختی گرم است و در اول پائین تکمیل می شود تا برسد مریخ به نهایت هیوط و زحل به نهایت ارتفاع و این هنگام شدت سرماست پس اگر باشد از تابستان روز سردی این از ماه است و اگر در زمستان روز گرمی باشد از خورشید است در حدیث دیگر است که تابستان و زمستان از نفس جهنم است ولی آنرا ضعیف دانسته اند - یکی از مبلغین اسلام درباره اینگونه احادیث می نویسد بفاد کلم الناس علی قدر عقولهم برای فهمیدن طرف مطلب را باین زبان ها فرموده اند ولی شما در امثال این حدیث دقت کنید به بینید آیا این جواب درست است یا نه ؟

نجوم باسناد خودش از کلینی - نجوم صحیح تراست از خواب و این صحیح بود تا هنگامیکه خورشید برای یوشع و علی امیر المؤمنین برنگشته بود ولی از آن زمان علم نجوم بهم خورد .

کافی - خدا فرستاد مشتری را بر زمین در صورت مردی پس او مردی از عجم را علم نجوم آموخت بعد با او گفت به بین ستاره مشتری کجاست او گفت من مشتری را در فلک نمی بینم پس مشتری رفت نزد مردی از هند و او را نجوم آموخت و گفت نگاه کن به بین مشتری کجاست او گفت در باب من نشان میدهد که تو خودت مشتری هستی پس شیشه زد و مرد و علم او باهش ارث رسید - از تفسیر عیاشی در باب ملئکه حدیث مفصلی در باره ستاره زهره آورده و آنچه مربوط باین جاست این است که زهره زن زیبا و بدکاری بود که هاروت و ماروت را فرستاد و از آنها آموخت آنچه را که میخوانند و با آسمان میروند و آنرا خوانند و با آسمان رفت و مسخ شد در باب مسوخت در چند جا می نویسد که مسخ شده هایی از بنی اسرائیل دوازده چیز بود که یکی از آنها همان زهره است و دیگری سهیل است که در یک حدیث دارد سهیل مردی بوده عشار (مأمور وصول مالیات) و از اهل بلخ از عابدی همان اسم را آموخت و خواند با آسمان رفت و مسخ شد .

باب ۱۲ کافی - عربی پرسید که من گوسفند و گاو و شتر از زانی دیده ام که دارای جرب هستند و کراهت دارم خریدن آنها را از ترس سرایت بد بگوان پس او گفت ای اعرابی با ولی از کجا سرایت کرد پس گفت لا عدوی (یعنی سرایت نیست) و لاطیر و لاهام الخ در برابر حدیث دیگریم هست فرار کن از بیمار چندی چنانکه از شیر فرار میکنی و در اطراف آنها گفتگو بسیار کرده اند ولی باید دانست که هر قانونی هر اندازه هم خوب باشد تا وقتی مدرك عمل واقع می شود که قانون دیگری برخلافش صادر نشده باشد و گرنه مانند قلعه ایست که يك طرفش از آهن و پولاد بالا رفته ولی سمت دیگرش هیچ دیوار ندارد .

باب ۱۳ - قصص را وقتی باسناد خودش از صدوق وقتی روز اول محرم شنبه باشد زمستانش خیلی سرد خواهد شد و باد وزان زیاد می شود و پیدا می شود و با و مرگ بچه ها و میرسد به یعنی درختان آیت و واقع می شود در روم دومرک و جنگ میکند با آنها عرب و غلبه در همه جا با سلطان است و چون اول محرم روز یکشنبه باشد تا آخر

باب ۱۴ تا ۲۶ در احوال ماه و سال و هفته و سعد و نحس آنهاست که ما از بیانش میگذریم

باب ۲۷ کشف الغم - مأمون شکار رفت و بازش را رها کرد پس از مدتی از جو برگشت و در متقارش ماهی کوچکی بود خلیفه از این تعجب بسیاری کرد و از امام پرسید جواب داد که خدا در بحر قدرش ماهیهای کوچکی دارد که باز خلفا آنرا شکار میکنند تا آخر دلائل - منصور عباسی در صحرا صورت عجیبی یافت که به همراهی باران بر زمین افتاده بود و آنرا نمی شناخت و از امام پرسید گفت در هوا دریائی است مکفوف و در آن سکنائی است که تن آنها تن ماهی است و سر آنها سر مرغ است و چون حیوان را آوردند دیدند همان طور است که گفته بود

باب ۲۸ قتیبه - رعد بصوت ملکی است بزرگتر از مکر و کوچکتر از زنبور - در کتاب کافی است که برق هم تازیانه ملک است

کافی و علل و قرب الاستاد - در زیر عرش دریائی است که در آن می رویاند از آق حیوانات را و چون خدا بخواهد برویاند برای آنها چیزی را وحی میکند بآن پس می بارد چیزی را که میخواهد از آسمانی بآسمانی تامی میرسد بآسمان دنیا و از اجاسی آید بر روی آب و برمانند غریبال است پس باو میگویند آنرا آسیا کن و آب کن و بر در محل فلان و یساران

باب ۲۹ کافی و علل و معانی الاخبار - باد در زیر رکن شامی (کعبه)
جس است و چون خدا بخواهد بفرستد از آن چیزی بیرون میآورد آنرا یا جنوبی
پس باد جنوبی است و یا شمالی پس باد شمالی است تا آنجا که میگوید نشان
هم این است که «تومی بینی این رکت همیشه دو حرکت است در زمستان و
تابستان و شب و روز» - در این حدیث چهار مطلب بر خلاف حس هست حال
شما میخواهید حس را کنار گذارید میخواهید حدیث را ولی هر کار که میکنید
باید در همه جا بکنید - این راهم بگویم که احادیث اینجا چنانکه می بینید همه
از کتابهای معتبر برداشته شده و بمضمون بیشتر آنها هم چندین حدیث دیگر رسیده
که ما برای اختصار یکی را آورده ایم بمر حال روایم این احادیث اگر از
دیگران قویتر نباشد قدر مسلم این است که ضعیف تر نیست خواهید گفت پس باین
حساب چیزی برای ما نخواهد ماند میگویم توحید و تقوا را که مقصود اصلی
دین است از هزار سال باین طرف آهسته آهسته برده اند و اینکه برای ما مانده
«دین بلکه آلودگیهای آنست مانند رودخانه که آب آن را برگردانده اند ولی
سنگ و شن های آن برجا مانده» ما اگر راستی بدینت علاقه داریم باید اول این
خرافات را که سبب راه دین شده است برداریم تا آب رفته بجوی باز گردد .

باب ۳۰ علل و عیون - اهل شام پرسیدند از جزر و مد جواب داد که ملکی
است موکل بدر باها و نامش رومان است چون بایش را بدر بگذارد بالا میآید و
چون بیرون آورد باین می رود - مجمع البیان خدا از نهشت پنج نفر فرستاده سیحون
و جیحون و دجله و فرات و نیل و خدا همه را از یک چشمه فرستاده

کافی - خدا جبرئیل را فرستاد و امر کرد او را که با انشعش هشت
نهر در زمین کند که از آنهاست سیحان و جیحان و عشوع و مهران و نیل و دجله
و فرات و هر چه را که اینها خراب کنند برای ماست و هر چه برای ماست بشرای
شیعان ماست و نیست برای دشمنان ما از آنها چیزی

باب ۳۱ کافی و تفسیر علی بن ابراهیم - پرسیدم زمین بر چه چیز است
گفت بر ماهی پرسیدم ماهی بر چیست گفت بر آب گفتم آب بر چیست گفت بر سنگ
گفتم سنگ بر چیست گفت بر شاخ گاو میش گفتم گاو بر چیست گفت بر ثری است
گفتم آن بر چیست گفت هیهات در اینجا کم شده است علم علماء - بعضی گفته اند
مراد این احادیث این است که زمین بشکل ماهی و شاخ گاو است ولی بر فرض
که زمین بشکل ماهی یا شاخ باشد چندین اشکال بر این معنی وارد است
اول آنکه در حدیث این سلام که خود این گوینده چند جا آنرا آورده و میگوید

زمین «بر پشت» ماهی است و نام آنرا هم بهموت دانسته و گاو را هم میگویند
دارای چهار شاخ و پاست دوم این معنا برخلاف سؤال و بر خلاف باقی همین حدیث
و حدیثی است که در باب بعد نقل خواهم کرد و پس از همه اینها حذف مضاف بی قرینه
جایز نیست - یکی از دوستان گاهی این شعر را میخواند «بار الها تو رسول اللهی
بنده خاس ولی اللهی» معنی این شعر را از او پرسیدم گفت چکنم که شما ها
شعر شناس هم نیستید در اینجا مضاف حذف شده یعنی بار الها تو خالق
رسول اللهی

باب ۳۲ کافی - آن ماهی که «حیل میکنند زمین را» پیش خود
خوشحال شد که «حیل میکنند زمین را بقوت خود» پس خدا فرستاد ماهی را
که کوچکتر است از وجب و بزرگتر است از بند انگشت و داخل شد در دماغ
او و ماند چهل روز پس خدا باو رحم کرد و بیرون آورد او را و چون بخواهد
بزمینی زلزله فرستد این ماهی را می فرستد چون آن ماهی این ماهی را به بیند
مضطرب میشود و زمین بلرزه در میآید

علل و مجالس - ذو القرنین چون رسید و گذشت تا رسید بظلمات ملکی
دید پرسید کیستی گفت من موکلم باین کوه و هر کوهی که هست رگی باین کوه
وصل میشود چون خدا بخواهد شهری را زلزله دهد بمن وحی میکند و من آن را
به لرزه در میآورم

تفسیر علی ابن ابراهیم ق و القرآن گفت ق کوهی است محیط بدینا
در پشت باجوج و ماجوج - بصائر و منتخب البصائر - خدا کوهی آفرید محیط
بدینا از زیر چرخ سبز و سبزی آسمان از سبزی اوست و خدا آفریده خلقی را که
واجب نکرده بر آنها چیزی از آنها که بر بندگانش واجب کرده از نماز و زکات
و تمام آنها لعن میکنند آن دو مرد را که از این امتند و نام آنها را هم ذکر
کرد !!

ما برای اختصار مطلب را بهمین جا ختم میکنیم ولی این را هم بگویم
که یکن از دوستان ما (مانند خیلی کسان) میگویند در عوض میانی فقهی ما
هر چه بخواهید محکم است گفتم بموجب همین میانی این قند و چای شما اگر
کوینی باشد یمش باطل است و خوردنش حرام و نیز نماز یا آن چادر نماز یا آن
پیراهن اگر کوینی باشد باطل است زیرا دولت شخص حقوقی است و در این
میانی شخص حقوقی نیست گذشته از اینکه خود مال دولت اساسا حرام است و در
نتیجه تمام داد و ستد های ما حرام اندر حرام خواهد شد گفت پس بیت المال چیست گفتم خود

شما میدانید که آن از نظر ولایت شریعت که در اینجا نیست یکی از حاضرین گفت نباید این طورها باشد گفتیم بپرسید - در این هنگام صدای رادیو هم بلند شد گفتم طبق همین مبانی این رادیو و این گرامافون گوش دادنش حرام است و من باید برخیزم و هردو را بشکنم گفت شاید در واقع هم همین طور باشد و عقل و تشخیص من و شما درست نباشد گفتیم چرا برای اینکه شاخه را رها نکنید ریشه را میزنید؟ مگر ما خدا را جز با همین تشخیص شناخته ایم . اگر آن خدا شناسی درست است پس این تشخیص نیز درست می باشد و من نیدانم شما چگونه میگویید این مبانی خیلی محکم است؟ اگر تشخیص شما درست نیست یکبار دو هوا نمیشود

پروچم : یکی از کارهای خنک و بیمعنی که از سالها در میان ملایان پیدا شده آنست که هر سخنی که از دانشها و یا از زمینه های دیگری میشوند آنرا با آیه ای از قرآن و یا حدیثی سازش داده برخ مردم می کشند و چنین وامی نمایند که امامانشان اینها را میدانسته اند . کار بجایی رسیده که یکی از ملایان عراق (هبة الدین شهرستانی) کتابی پرداخته که در آنجا همه جستارهای ستاره شناسی نوین (هیت جدید) را با حدیثها سازش داده .

ما بارها گفته ایم این کار بسیار بیمعنی و خود جز از روی سالوسی و انا فمی تواند بود . اینان از میان صد حدیث که پراز افسانه های پیخر دانه است تنها دو یا سه تارا که با خواست خود سازگار می یابند گرفته و اندیگرهارا رها می کنند و هیچ نمی گویند که این شهادی و سالوسیست . گاهی دیده می شود که از یک حدیث آغاز و انجامش را انداخته تنها یک بادو جمله را گرفته با گزارش با دانشها سازش داده اند .

بهر حال این کار بسیار زشت است ، و چون یکی از خود ملایان این گفتار را در پاسخ آنکسان نوشته است ما در اینجا بچاپ رسانیدیم . در اینجا نشان میدهند که آن حدیثها که گفته می شود با دانشها سازگار است ، آشکاره بآنها سازگار و خود پراز سخنان بسیار پیخر دانه است ، و این خود نادانیتست که کسی بآنها پردازد و بخواهد از آنها معنای دانش پذیری بیرون آورد . کسانی که هواداری از کیش شیعی می نمایند بهتر است باین ایرادها پاسخ دهند .

نوشته يك بانو

آهینها راه پیشرفت خود را باز کنند

نویسنده از روزیکه با آقای هاتقی آشنایی یافته تا اکنون که بخانه او آمده ام شماره های پیمان و پرچم را با دقت میخوانم و تقریباً از راه و آرمان آقای کسروی و جمعیت آزادگان اطلاع یافته ام مخصوصاً پس از کاوش بسیار مقالات زیر عنوان « مادران و خواهران ما » را که خواندم خود را با یکسلسله حقایق بی شبهه و در عین حال ساده و بی سابقه روبرو دادم که هر چند توانائیم با آن رزویم برابری نتواند با اینحال بحکم تاثیر عجیب حقایق بر آن نشدم که بكمك همسر م تاحد توانایی بر نشر حقایق در میانت توده پردازم .

عصاره گفته های آقای کسروی اینست که این توده بدبخت هزار دردش بهم درآمیخته و همانا سرچشمه اصلی این گرفتاریها نیست مگر پستی و پراکندگی اندیشه ها و گرنه خدا هیچگاه ایرانیان را از سرشت جداگانه دیگری که مختص اینها بدبختیهای گوناگون باشد تیا فریده . باید گفت درد از خود ایرانیانست و دارورا نیز خدای مهربان بادست آزادگان برای آنان فرستاده - اکنون اگر چه هر داروئی موقع تناول کم یا زیاد مخالف مذاق مرین می باشد لیکن چون گزیری نیست و پای مرک در میان است باید بخاطر آن شفا و تندرستی نهائی از آن تلخی و بی مزگی موقتی چشم پوشد .

این يك نکته مسلمی است که تاثیر و پیشرفت حقایق هم مانند سایر امور تابع قاعده کلی سیر تکامل میباشند . چه من يك زمانی می شنیدم آقای کسروی و جمعیت ایشان میخواهند سالی يك روز را جشن گرفته و در آنروز رمانها و کتابهای شاعرانرا با آتش ریزند . من که مانند عموم اقران از محیط خانه تا مدارس تحصیلی و افراد اشخاص که بتقلید بزرگ و دانشمندشان میبنداشتم ، همه و همه تعریف و توصیف این سوزانه تپهارا شنیده و واقعا فریب آنها را خورده بودم از شنیدن این عمل بی سابقه آزادگان بکه خوردم و جز نفرین چیزی از خاطر من نیکگذشت تا روزیکه دسترس بنوشته های ایشان پیدا کرده در اینجا نیز نخست چرهمان فاسزگار بهایی با عقاید من چیزی ندیدم لیکن هنگامیکه معنی خرد و وظیفه آنرا که تشخیص يك از يد و سود از زبان است خواندم و شناختم هر يك از مطالب را بدآوری خرد و اگر ادرم و نتیجه را بد رستی گرفتم و از آن موقع فهمیدم که پیمان چه طرح استوار را برای زندگانی جهانیان ریخته نیز دانستم چه کتابهای را باید سوزانید .

آن کتابها عبارتند از رمانهای سریاتا مخالف با عفت و پاکدامنی و شعرهای بیهوده و زبان آوری که گویند گانشان معلوم نیست چه موقعی و در چه حالی و بالاخره روی چه اصولنا بخردانه ای آنها را بهم بافته اند بهر حال این از آفتاب روشتراست که رواج رمان و آنگونه اشعار در میان خانواده ها جز آتش بخرمن عفت آنها انداختن نمیتواند علاوه بر اینکه مولفین آنها اساسا بایک چشم بی شرقانه دیگری بجنس زنان مینگریستند. اکنون بر بانوان خردمند و عفت دوست است که يك جبهه نیرومندی بكمك آزادگان برای نبرد با اینگونه گمراهیها و اطفای آتش خانه سوزرمان و بیهوده گویی بنام شهرتشکیل دهند و بیاری خدا مطمئن باشند که فیروزی نهائی با آزادگان است زیرا هر آمینی هتایش خود را ضامن است. زیرا آمینهاراه پیشرفت خود را باز کنند.

قهفرخ - اختر سانس

پرچم: ما سپاسمندیم که آقای هاتفی بزناشویی که يك بایای ورجاوندیست برخاسته اند. نیز سپاسمندیم که همسر خود را با آزادی و پاکدینی راه نموده اند. این مردو از کارهایست که بهر کس بایاست. پس از همه سپاسمند و خوشنودیم که بانو اختر راه پاکدینی را پذیرفته اند و امید مندیم چنانکه نوید میدهند در راه پراگندن آمینها همدست هنایندای بهمسرا رچمند خود خواهند بود.

زبان یاوه گویان را باید برید

بیش از ده سال است که پیمان آمینها را باز مینماید. ورجاوند آمین ما تمام دریاستهای زندگی را روشن نموده و جای هیچ ایرادی باز نگذاشته است. بارها نوشته شده و تکرار گردیده که هر کس در هر جا اشکالی دارد یا سخنی را نمیتواند بگوید بنویسد تا بادلایل پاسخ داده شود و کسانی چون ایرادی نمیتواند گرفت بجای همدستی دشمنی نموده و پستی از خود نشان میدهند. آری نه تنها از پشتیبانی و کمک کردن باز میمانند بلکه بیشرمی را بجای رسانده اند که زبان به یاوه گفتن و ریشخند نمودن باز میکنند. اینان همه کار را باز بچه میگیرند. اینها خود در فکر رهایی از این بندگی و خواری نیستند و از کوششی که جمعی پاکدل مینمایند نیز جلو میگیرند. من از یاران میپرسم چه نامی باید باینها داد؟ نه اینست که اینان دشمنان آسایش و پیشرفت و بزرگی توده اند؟ نه اینست که میخواهند در این گمراهی و نادانی باقی بمانند تا بازاریشان همیشه گرم باشد؟ بگفته راهنمای ارجمند ما:

« به تهادی را به پیشانی آدمی ننویسند. کمبیکه کردن پراستی نمیکند و اندوه توده نمیکشود، و دست از خود خواهی برنمیدارد. همین نشان بدتهادی اوست. »

اینان که دانسته دشمنی میورزند بایستی سزای بی شرمی خود را به بینند. دیگر بس است. اینهمه بانرمی پاسخ دادن جسور ترشان کرده است. آن بدتهادانی که برای سود جوئی ارجی به نام نیک و زیستن از روی شرافت نمیکشند و توده بیچاره را بنا بودی میکشاند و برای پسر نمودن کیسه گدائی خود به بردگی خود و هم میهمانشان تن در میدهند، آن انگل های کشور که با گفتار های خود پیکرهای ناتوان این توده گمراه را مسموم میکنند و بنام منفعت خواهی پروائی به بودن در زیر دست بیگانهکان می نمایند. آن پلیدانی که برای اداره زندگی روزانه خود با بیرون دادن کتابهای زیانمند فرهنگ ما را خراب و جوانان را با دستور های زهر آگین فیلسوفان خود (۱) آلوده نموده اند. امروزنا پاکتی و تیره درونی آنانرا روشن میگردانیم تا در آئینه نزدیکی با یاری خدا و همدستی یاران پاکدل باداش کردارشانرا بدهیم این برای آئینه است حال هم سزای کسانی که بدشنام وریشخند میپردازند بایستی داد. این بر ما جوانان است که زبان یاوه گویانرا از بیخ برکنیم تا آنروز تاریخی فرا رسد.

کسانی که در برابر گفته های ما پاسدارانه پاسخ نمیدهند و از کوشه و کنار بوسیله روزنامه ها و یا بهر وسیله یاوه سرایی نموده و از نوشتن کلمات زشت باز نمیایستند بدانند که از سوی جوانان باهماد کیفر سختی خواهند دید. اگر این اشخاص جلو زبان و قلم خود را نمیتوانند یا نمیخواهند بگیرند ما در این کار همه به آنها کمک نموده و خاموش بودن را بدانها خواهیم آموخت.

تهران - محمد رضا اصفهانی

بیهوده دست و پا میزنند

بهنگام چاپ این شماره گفتاری از آقای علی باستانی از خوزستان رسید که چون در این شماره جا باندازه آن نمانده چاپش را بشماره دیگر میگذاریم ولی میباید در پیرامونش چند سخنی بنویسیم:

در یکی از شماره های «آموزش و پرورش» که مهنامه رسی وزارت فرهنگ گفتاری بخامه دکتری (دکتری که مانامش را ندانسته ایم ولی میداند که باهمه عنوان دکتری از خرد بی بهره است) زیر عنوان «دفاع از ادبیات

ایران « بچاپ رسیده که آقای دکتر بهوآذاری از شعر و شاعران پرداخته ، و بکرشته سخنان پوچ و شعرهای بیفر هنگانه ای را از این شاعر و از آن شاعر گنجانیده و از جمله دو برابر گفته های ما و ایرادهایی که بشاعران می گیریم چنین گفته است :
 « باید یقین داشت که در باب شعر و ادب در اشتباهند و هنوز به تفاوت طرز فکر و بیان شاعرانه باروش و گفتار فلسفی و دینی و اخلاقی و علمی پی نبرده اند »

و باین سخن آقای دکتر است که میخواهیم پاسخی نویسیم :
 ما چون بگفته های شاعران و بیاوه گوئیهای آنان ایراد گرفته می گویم :
 « سخن چه نظم و چه نثر بهنگام نیاز باید بود و سخنیکه از روی نیاز نباشد یاوه گوئی بشمار است و دور از خرد می باشد » ، می گویم : « اینکه کسانی تنها بنام قافیه بافی بشعرسرای برداشته عمر خود و دیگران را هدر گردانیده اند کاری بخرده اند » ، می گویم : « چیز بست بسیار آشکار : هر کسی در این زندگانی بکوشد نتیجه خواهد برد و با سرفرازی خواهد زیست ، و هر کسیکه نکوشد تهیدست و زبون خواهد گردید ، سعدی و حافظ و دیگر شاعران ایران چیزی باین آشکاری در نیافته اند و در شعرهای خود که تنها برای قافیه جفت کردن سروده اند آشکاره دم از جبر بگیری زده می گویند کوشش را نتیجه نتواند بود » ، می گویم : « این گفته های سعدی و حافظ و خیام که سرا باید آموز بست گذشته از اینکه نشان نادانی و نا فهمی ایشانست بدادنش بجوانان جز کشتن غیرت و جریره ایشان نتیجه ندارد و این که امروز می کنند دشمنی آشکار با توده ایرانست »
 این ایرادها و مانند اینها که گرفته ایم در برابر آنست که آقای دکتر آنجمله ها را نوشته و مقصودش آنست که این سخنان خردمندانه که شما می گوئید و آن ایرادها که از دیده سود و زیان توده می گیرید آنها اندیشه های فلسفی و دینیت . شاعر « طرز فکرش » جد است و از بابتستی بسود و زیان توده و از پیروی بغرد آزادست ، اینست خواست آقای دکتر و این خواست راد دیگران نیز مبارها برخ ما کشیده اند .

اینست ما می برسیم : دلیل این سخن چیست ؟ چرا باید شاعر از پیروی بغرد و از بابتستی بسود و زیان توده آزاد باشد ؟ ... چشده که چنین شده است ... آنچه ما میدانیم اینست که خدا برای شناختن نیک و بد و سود و زیان خرد بآدمیان داده است که همگی باید پیروی از آن کنند . نیز کسانی که در بکتوده ای زندگی می کنند باید بابتستی بسود و زیان آن توده داشته خود را در هوسبازها آزاد ندانند . اینها چیزهاییست که ما تا کنون دانسته ایم . و اکنون می شنویم که

آقای دکتر و دیگران می گویند شاعر از این بندها آزاد است . اینست می برسیم چرا ؟ بچه دلیل ؟

زمانی سید ها چنین ادعا می داشتند که خود را از هر بندی آزاد می شماردند و هر چه دلشان خواستی می کردند اکنون مانند آن دعوی را از شاعران می شنویم .

من از دکتر می پرسیم : اگر مانند همین بهانه را که شما آورده اید دیگر بدکاران نیز بیاورند - مثلاً اندسته از کردهای رضایه که هر زمان که فرصت بدست آوردند بدیه های بی باستان میریزند و می چابند و می کشند و پستانهای زنان را می برند ، و ما بایشان ایراد گرفته می گوئیم : « این رفتار شما زشت است و شما دشمنان این آب و خاک هستید » آنان نیز زبان باز کرده بگویند : « شما هنوز تفاوت فکر و اعمال کرده با گفتار و کردار فلسفی و دینی و اخلاقی و دلی بی پرده اند » یا بگویند : « کرد باید در تاخت و تاز و پستان بریدن آزاد باشد ، کرد نتواند بابتستی بسود و زیان توده کند و یا پیروی از خرد نماید » آیا شما باین پاسخ کردهای دؤخوی که درست مانند پاسخ شما شاعرانست چه خواهید گفت ؟

چرا دور می رویم و کردان رضایه را مثل می آوریم . اگر همین پاسخ شما را قماربازان بگویند ، و لکزدان خیابانهای تهران بگویند ، انبازداران بازار بگویند - آیا شما چه پاسخی توانید داد ؟ فراموش نمیکنم هنگامیکه در سال ۱۳۰۲ در خوزستان می بودم و عدلیه نیرومندی برپا نموده به پیرامونیان خزل و بیدادگرات لرو بختیاری فشار می آوردم که برای پاسخ دادن بداد - خواهیهای مردم بدادگاه بیایند ، بیدادگران بزبان آمده چنین می گفتند : « عدلیه چیست ؟ اینجا مگر فرنگستان است ؟ هر جای یک مقتضیاتی دارد . ما اگر به عدلیه برویم باید تمام دارائی خود را ب مردم وا گزاریم » ، که اگر نیک سنجیم آنان نیز همدرد ادبای و شعرای هوسباز و سودجوی و زارت فرهنگ می بودند ، همین سخنی را که آقای دکتر می گوید بزبان ما آوردند .

رو بسرفه هر دسته ای که میخواهند بدآوری خرد و بقانون و بدادگری گردن تکرارند و از راه مفتخواری یا چپاول و راهزنی نان خورند این بهانه را می آورند و همگی شان بیک درد گرفتار می باشند ، و ما بهمگی شان نیز یک پاسخ می داریم ، و آن اینکه : « بیهوده دست و پا می زنید و باید گردن بدآوری خرد و بآمیغها گرازید » .

خلاصه گزارش جهان در شهریور ۱۳۲۲

۱ - اعلان جنگ ایران به دولت آلمان و پیوستن با اعلامیه

ملل متفق .

همکارهای پربهائیکه ملت ایران از شهریور ۱۳۲۰ باین طرف با متفقین مینماید و زیانهای بزرگی را که در این راه متحمل میشود دلیل دشمنی بادول مهاجم بوده و دولت ایران از همان تاریخ عملاً بر علیه آلمان وارد جنگ شده و در راه پیروزی متفقین از هیچ گونه فداکاری مضایقه نداشت بنابراین ظاهراً برکنار ماندن دولت ایران از جنگ و حفظ بیطرفی خود جز اسم چیز دیگری نبود و فایده نداشت و بهمین سبب هیئت دولت ایران از اوایل سال جاری مشغول بررسی در اطراف این موضوع شده و بادول متفق تبادل نظرهایی در این باره میکرد . تا اینکه عملیات جاسوسان آلمان که در داخله ایران بمنظور ایجاد فتنه و آشوب مشغول تحریکات بودند کشف و زمینه را برای اجرای منظور هواد ساخت . بالاخره در جلسه پنجمین هیئتهم شهریور آقای سبیلی نخست وزیر فرمان اعلان جنگ با آلمان را بمجلس شورای ملی تقدیم و برای اینکه بیک کار مهمی مبادرت نموده بود از مجلس رای اعتماد خواست . هیئت نمایندگان با اکثریت قریب باتفاق تصمیم دولت را پذیرفته و ۷۳ نفر از ۷۷ نفر نمایندگان حاضر بکابینه آقای سبیلی رای اعتماد دادند .

پس از اعلان جنگ ایران بدولت آلمان آقای شایسته وزیر مختار ایران درواشنگتن اعلامیه ملل متفق و رخ اول ژانویه ۱۹۴۲ را امضا و از این رو دولت ایران الحاق خود را باتحادیه ۳۴ دولت متفق اعلام نمود .

۲ - تصویب پانصد ملیون ریال برای کمک بکارمندان

دولت .

بمناست گرانی فوق العاده که از شهریور ۱۳۲۰ باین طرف در کشور ایران و بویژه در تهران رخ داده و روز بروز سطح زندگانی بالا میروید معیشت کارمندان و حقوق بگیران دچار سختی شده است وزارت دارائی در جلسه یکشنبه ۱۳ شهریور لایحه بمجلس تقدیم کرده و تقاضای

پانصد ملیون ریال اعتبار نمود تا پس از تصویب برای کمک بکارمندان دولت تخصیص و بکاربرند این لایحه در جلسات بعد مجلس بتصویب رسید ولی هنوز از طرز اجرای آن اطلاعی بدست نیامده .

۳ - پیاده شدن نیروی هفتمین در شبه جزیره ایتالیا و تسلیم بلاشرط آن دولت . - روز پنجشنبه دهم شهریور توپخانه های زمینی و دریائی متفقین از جزیره سیسیل و دریا از سواحل تنگه میسین ایتالیا را زیر آتش سخت گرفته و تا غروب توپخانه های ساحلی ایتالیا را خاموش و از کار انداختند . سپس در ساعت چهار و نیم بعد از نصف شب جمعه یازدهم شهریور سربازان انگلیسی و کانادائی مشوب بارتش هشتم انگلیس بوسیله کشتی های کوچک سربازبر که در حمایت ناوگان انگلیسی حرکت میکردند بخاک ایتالیا پیاده شدند این کار چنان با سرعت انجام یافت که صبح روز جمعه سربازان انگلیسی شهرهای « جیسودی » « کالابریا » و « سانجیوانی » را پیش از ظهر همان روز اشغال نمودند از روز دوازدهم شهریور تفرات آرتش پنجم امریکائی نیز بخاک ایتالیا پیاده شده و روبسمت شمال بحرکت آمدند .

با اینکه جنگ در خاک خود ایتالیا میشد سربازان ایتالیائی چندان مقاومت و پایداری نشان نداده دسته دسته تسلیم متفقین میشدند پس از یک هفته زردو خورد و اشغال چندین شهر از شهرهای جنوبی ایتالیا مارشال با دولیو که پس از موسلینی زمام دولت ایتالیا را در دست داشت روز چهارشنبه ۱۶ شهریور متاز که جنگ را بین دولت ایتالیا از یکطرف و دول انگلستان امریکا و اتحاد جماهیر شوروی از طرف دیگر باقید « تسلیم بلاشرط » امضاء نمود و مواد آن از همان روز عملی گشت .

بطوریکه مشاهده میشود رهائی یافتن موسلینی از زندان و ورود دوباره او بصحنه سیاست به موضوع متاز که با ایتالیا رنك دیگر داده و اوضاع این کشور را دیگرگون ساخته است بدون تردید این پیش آمد باعث ویرانی شهرهای ایتالیا شده و این ملت بدیخت هزاران قربانی دیگر برای این کار خواهند داد .

بخش مهمی از ناوگان جنگی ایتالیا که شماره آنها از بزرگ و

کوچک مطابق آخرین اخبار بالغ بر ۱۲۰ کشتی میشود به نیروی دریائی متفقین تسلیم شده اند !

دولت فاشیست ایتالیا که از دیر زمانی مشغول بساختن کشتیهای جنگی بوده و نیروی دریائی سهمگینی در مدیترانه تهیه دیده بود و اخیرا خیال انکلیسها را بخود مشغول ساخته و ارتباط دریائی امپراتوری بریتانیا را بامستملکات شرقی آن دولت تهدید میکرد در ظرف سه سال جنگ منلاشی کرده و آخرین واحدهای آن تسلیم حریف شدند !

این پیش آمد شایان توجه نیز یکی از دلایل بارز بوده و ثابت مینماید که برای بقاء و دوام يك ملت آرایش ظاهری و تهیه ابزارهای بزرگ و مهم جنگی کافی نبوده و بلکه یگانه حافظ و نگاهبان هر ملت اخلاق و روحیه آنست و هر قدر به تهذیب و استواری آن بکوشند همان مقدار به نیرومندی و به پایداری آن افزوده میشود .

۴ - عقب نشینی آلمانها در جبهه شرق - چنانکه مشاهده میگردد امسال از همان آغاز حمله تابستانی ارتش سرخ آلمانها بعقب نشینی وسیعی در سرتاسر جبهه شرق شروع کرده و این حرکت قهقرا تا بامروز ادامه دارد . نیروی شوروی ابتدا در قسمت جنوب جبهه بحمله پرداخته بودند رفته رفته دامنه آن وسعت یافته و اینک در سراسر جبهه مشغول بحملات می باشند .

پس از سقوط شهر مهم خارکف و تاگانروک (در کنار دریای آزوف) که در آخر مرداد ماه اتفاق افتاد پیش روی ارتش سرخ همچنان ادامه داشته و در دهم شهریور شهر « سمومی » در شمال غربی خارکف و شهر « وروسیلفسک » در ناحیه دونتز ، در ۱۸ شهریور شهر « ماریوپول » در کنار دریای آزوف ، و در ۲۲ شهریور شهر مهم « بریانسک » بدست روسها افتادند . بندر مهم « نوروسیسک » که در مهر ماه سال گذشته بدست آلمانها افتاده و این بندر را مبداء حملات خود بداخله قفقاز قرار داده بودند در ۲۴ شهریور امسال پس از جنگهای بسیار خونین از طرف روسها اشغال و آلمانها را از آخرین تکیه گاه کوبان بیرون ساختند . بالاخره در پایان شهریور دو شهر معتبر و مهم دیگر « کیف » و « اسمولنسک » را آلمانها بحمله نمودند .

برای آگاهی یاران

در چندی پیش در روزنامه توفیق جمله های بیفرهنگانه ای دوباره دارنده پرچم و تبریزها نوشته شده بود که در همه جا از یکسومایه رنجش یاران گردیده و تلگرافها کردند و نامه ها نوشتند ، و از یکسو برخی از بدخواهان آنرا دستاویزی گرفته و بسر کوفتهایی پرداختند .

در آن هنگام در تهران جوانانی بجنبش آمده کیفر بسزایی بمدیر توفیق دادند . سپس نیز مدیر توفیق در روزنامه اش پشیمانی نشان داده آموزش تلبد ، و چون نوشته از خود او نبوده ما نیز چشم پوشیدیم تا نویسنده اش کیفر داده شود . (از تبریز آقای ارسطو صابر گفتاری درباره نویسنده آن نوشته و فرستاده است که چاپ آنرا نیز بهنگامش نگاه میداریم) نیز در روزنامه طوفان شرق گفتار بی فرهنگانه ای نوشته شده بود

که سپس دانسته شد از سوی علیرضای شمشیر وزیری (که درباره او همین بس که چنان گفتاری می نویسد و نامش را پنهان می دارد) بوده . بهر حال چون گفتار در نبودن مدیر روزنامه بچاپ رسیده بود و از خود باداره ما آمده چشم پوشی خواستار گردید سپس نیز در روزنامه اش شرحی نوشت از آن گفتار نیز چشم پوشی شد .

سرمدی نامی که زیر نام « خسروی ترشیزی » گفتارهای ریشخند آمیزی در روزنامه های مردم و بابا شمل و دیگر جا ها می نوشت نیز کیفری دیده است .

اینها را برای آگاهی یاران می نویسیم و چنانکه آقای اسپهانی در همین شماره گفتاری نوشته اند یکدسته از جوانان پاکدین و آراسته کوششهایی در این باره آماده گردیده اند و از این پس بیفرهنگان را بی کیفر نخواهند گراشت .

آمزش خواهی

این شماره در نتیجه پیش آمد چاپخانه ای بدیر افتاد از خوانندگان آمزش می خواهیم
دفتر پرچم

تاریخ مشروطه ایران

بخش سوم تاریخ مشروطه نزدیک پایان یافتست. این بخش چون درباره جنگهای مشروطه است از دو بخش پیش ارجدارتر میباشد. این بخش در ۴۵۰ سه کلا برین پایان یافته زرگتر از دو بخش پیش است. نیز نقشه شهر تبریز را که در زمان جنگهای آشپز کشیده شده و کوبهای مشروطه خواه و نا خواه را نشان میدهد همراه میدهد. از اینرو بهای آن فروتر خواهد بود.

پس از بیرون آمدن و جلد یافتن بهای آن ۱۰۰ ریال خواهد بود. ولی اگر کسانی پیش خرید کنند بهای آن از اکنون تا پایان آبانماه ۸۰ ریال است. خواهند گران در تهران باداوه پرچم و در شهرستانها بنسایتگان ما پول پرداخته رسید گیرند.

از بخش یکم حدیثه باز مانده بود که با بخش سوم فروخته شود بهای آن ۱۲۰ ریال، و اگر بخش دوم نیز خواسته شود بهایش ۸۰ ریالت.

دفتر پرچم

بیرون رانده شدگان

در این چند سال که کوششهای ما نتیجه داده و باهمادی پدید آمده، گاهی بوده که کسی بسایوسته، سپس چون ناشایستی یا بدی از او یا آشکار افتاده ناچار بیرونش رانده ایم. ولی تاکنون برده بکار اینگونه کسان کشیده نمیخواستیم نامهایشان را نوشته بهمانی بهمانیم و اکنون چون می بینیم برخی از آقایان از این پرده کثی عاصود چنانچه بنام آنکه من از آزادگان می بودم و خودم کناره جیم بهمنانی می پردازند اینست از این بی نامهای آنگونه کسان را آشکار خواهیم کرد. و در اینجا چند تن را می نویسم:

(۱) نصرت الله فوجی - در نتیجه سبکری و بگناه آنکه بیایستی مختار نوشته می فرستاد و چون چاپ نمی شد بگناه ورنجیدگی می پرداخت بیرون رانده شده.
(۲) محمد باقر رحیمی - بگناه آنکه از آقای واعظپور پول وام خواسته در حالیکه از نمی داشته و چون بر سیده شده و او را بهر چه میخواهد به دروغ چنین گفته برادرش در رشت تیفوس گرفته میخواهم با پول فرستم و بدینسان دغلتکاری و دروغگویی خود را آشکار آورده بیرون رانده شده.

غلامعلی سیروس که بگناه دزدی از اداره پرچم بیرون رانده شده و کاظم رحیم پور که از آمدنش به نشنهای خانه دارنده پرچم جلوگیری شده به با هماد پذیرفته نشده بودند.